

# حقیقت با ما است ، در راه شهیدان به پیش !

سازمان رهایی افغانستان

این نوشته برای ارائه در هفتمین محفل به مناسبت روز شهیدان سازمان رهایی افغانستان (۲۱ عقرب ۱۳۷۲) تهیه شده بود اما بعلت کمبود وقت فقط بخشی از آن قرائت گردید. اینک با توجه به اهمیت و فراگیر بودن مطالب نوشته، انتشارات سازمان به چاپ آن مبادرت ورزید تا در اختیار کلیه رفقا قرار گرفته بتواند.

انتشارات سازمان رهایی افغانستان

جدی ۱۳۷۲

## حقیقت با ما است ،

### در راه شهیدان به پیش !

( ۲۱ عقرب ۱۳۷۲ ) درست هفت سال از شهادت رهبر ما داکتر فیض احمد ، راهب و گروهی دیگر از رفقای عزیز میگذرد . قلب ما فشرده میشود که کاش آنان میبودند تا اکنون که مردم ما در زنجیر های پلیدتر و سنگینتر اسارت پیچیده شده اند ، با خرد و توانایی های نمونه ای شان ، کشتی سازمان را در توفان عظیم جاری با زبردستی هدایت میکردند . ما این حرفها را از سر فروتنی نمیگوییم . اگر آن خون ها آنچنان نابهنگام بردرفش سرخ پرافتخار سازمان نقش نمی بست ، حالا سازمان ما از هر جهت بدون شك در موقعیتی شایسته تر قرار میداشت .

باری نکته اساسی اینست که آیا پس از ریخته شدن خون رفقا ، به ندای آنان پاسخی شایسته داده ایم؟ ندای آنان مثل ندای کلیه انقلابیون پرلتری همان است که چه گوارا بیان داشته :

"مادامیکه مرگ ما را غافلگیر کند ، مهم نیست ، بشرط آنکه فریاد رزم ما به گوشهای دیگری برسد ، که دستهای دیگری برای برداشتن اسلحه ای ما دراز شوند و انسان های دیگری قدم پیش گذارند تا

آهنگ عزای ما را همراه با صغیر منقطع ماشیندار ها و فریاد های تازهی نبرد و پیروزی بسرایند."

آری، اعضای سازمان ما به این ندا پاسخی شایسته داده اند، عهد بستند که تفنگ رفیقان جانباخته را بر زمین نگذارند؛ با آتش یادها و آموزشهای شان پولاد ایدئولوژی شانرا پیوسته از غبار و آلودگیها بزدایند و باید حماسهی مرگ بزرگ شان، بمثابه زیباترین سرود، آنان را در ادامهی استوارانهی امر بجا ماندهی شهدا، الهام و نیرو بخشد.

بزرگداشت انقلابیون پرلتری از شهیدان شان هرگز چیزی همانند به اصطلاح "شهید پروری" عوامفریبانی که از دین سوء استفاده مینمایند، نیست. آنان با جار زدن "شهید پروری"، سعی میکنند با وعده دادن رستگاری پس از مرگ، از پیکار ستم و استثمار برانداز توده ها جلوگیری کرده و آنان را به صبر و تمکین به تقدیر یعنی به سوختن در جهنمی محصول امپریالیسم و سگهای بنیادگرا یا غیر بنیادگرایش، فرا بخوانند. انقلابیون پرلتری اما شهیدان شانرا گرامی میدارند زیرا آنان را تجسم پرجبروت شرف، صداقت، ایمان و روحیه انسانهایی میدانند که مصمم اند زنجیر های پیچیده در جسم و در روح رنجبران را یکسر و برای همیشه پاره کنند تا در همین دنیا، در کره زمین چشم شان بروی بهروزی و شکوفایی و رهایی از بهره کشی و ستم باز شود.

ارجگذاری به همزمان جانباختهی ما در حقیقت عبارتست از ایستادگی

بر سوگند مشترکی که در دفاع و مبارزه در راه تحقق ایدئولوژی ما خورده‌ایم؛ وفاداری به پیمان‌نویس که بخاطر خلق توهین شده و پامال شده‌ی خویش بسته‌ایم؛ و در اهتزاز نگهداشتن درفش کبیریت که از خون شهیدان رنگ گرفته و تا روز نیل به جامعه بی طبقات بر دوش داریم. رفیقان ما جان خود را در راه صیانت و پیشبرد ایدئولوژی ما قربان کردند. دفاع از ایدئولوژی ما در دفاع از آن رفیقان گره خورده و مضمراست. پس تنها با در دست داشتن تزلزل ناپذیر و سلحشورانه‌ی بیریق ایدئولوژی ماست که میتوان در راه انتقام از خون رفیقان صادق و ثابت قدم ماند و تنها با زنده بودن شعلهی انتقام آنان در سینه‌ی ماست که ممکن است راهرو رزمندگی آئین و آرمان سازمان باقی بمانیم.

ولی ما آگاهیم که در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی کمبودها و دشواریهای فراوان داریم که غلبه بر آنها کار خستگی ناپذیر و مبارزه سختی را ایجاب میکند و این خود رزمنده‌ترین شکل مهرورزی به همسنگران جانباخته است.

تجربه به کرات نشان داده که آنانیکه بهر عنوانی در مقابل سازمان قرار گرفته و از آن بریده‌اند قبل از همه به خاطر می شهیدانش پشت کرده‌اند. يك تنه و یا احياناً با عده‌ای انگشت شمار نمیتوان به مبارزه‌ی انقلابی جدی پرداخت. چگونه ممکن است در دل فردی آتشی از انتقام شهیدان و خلق اسیر ما زبانه کشد اما بدون پیوستن به تشکیلات انقلابی دیگر، به سازمان‌های، به سازمانی پشت کند که در راه آن نبرد طبقاتی مقدس و جلیل روان است؟

لیکن ما معتقد به مبارزه بصورت يك دسته كوچك ضربتی و حادثه جو نیستیم. ما میخواهیم در متن برپایی خیزش بهمن آسای توده ها انتقام شهیدان انقلابی را باز ستانیم. و زمانی خواهیم توانست با قرار گرفتن در پیشاپیش جنبش توده های پابرهنه، به یاد جوانترین رفیق به خون خفته، مغز دهها دشمن ستمکار و جنایت پیشه را متلاشی سازیم که: در عمل و درهر اوضاعی بیرق ایدئولوژی سازمان را برافراشته نگهداریم؛ با کلیه جریانهای ضد آن ازسوی هر امپریالیزم و ارتجاعی که باشد آشتی ناپذیرباشیم؛ باتوده های محروم درآمیزیم؛ سلاح انتقاد و انتقاد از خود را صادقانه محکم بدست گیریم؛ زندگی و هر چیز شخصی را تابع منافع سازمان و خلق سازیم؛ حراست و استحکام یکپارچگی اصولی، انضباط، پاکیزگی و شرف سازمان را همچون مردمک چشم پاس داریم، و خلاصه دایماً و تا آخرین رمق به سوگند سازمانی خویش وفادار بمانیم.

از شهادت رفیق داکتر فیض احمد، رفیق راهب و گروهی از سایر رفقا هفت سال سپری میشود اما طی همین مدت کوتاه حوادث فراوان و پر اهمیتی در سطح کشور و جهان به وقوع پیوسته است.

در کشور، با سقوط رژیم پوشالی، احزاب بنیادگرا و ارتجاعی قدرت را غصب کردند. هرچند آن احزاب و مخصوصاً بنیادگراها پیش قبل برین هم بعلت وابستگی های مختلف و ماهیت ضد مردمی، هیچ سالی را بدون جنگهای شدید بین خود بسر نیآورده بودند ولی با یافتن فرصت تهاجم به کابل و سایر ولایات، تضاد های آنها روی غصب انحصاری قدرت، حدت خونین تری کسب کرد.

سازمان ما در جریان جنگ مقاومت گفت که در افغانستان به علت فقدان پیشاهنگ مقتدر پرلتاریا، ضعف نیرو های آزادیخواه و دموکراتیک و رخنه‌ی وسیع اخوان و احزاب لیبرال و سازشکار در مقاومت، وظیفه دموکراتیک انقلاب کاملاً مسخ و انکار گردیده و بدین ترتیب انقلاب ملی و دموکراتیک درین دوره، انقلابی ناکام خواهد بود زیرا برای توده‌ها همان توده‌هایی که پشت سوسیال امپریالیزم را خم کردند، نه فقط دموکراسی و رفاه و صلح ارزانی نمیدارد بلکه از آن مهمتر اگر بنیادگرایان قدرت را غصب کنند مردم ما با سرنوشت سیاهتری مواجه خواهند شد. وقتی قدرت سیاسی بدست نیرو های ملی و توده‌ای قرار نگیرد این به معنای آنست که سوسیال امپریالیزم از میهن ما بیرون میرود ولی امپریالیزم و توحش دینی از در دیگری داخل میشود.

استقرار بنیادگرایان در ثور سال گذشته صحت این پیشبینی را به اثبات رسانید. امروز بوی وابستگی اینان به امپریالیزم و دولت‌ها و محافل نوکر امپریالیزم چنان بالا گرفته که هیچیک جرأت رد آنرا ندارد. درین میان وضع بنیادگرایان جالب است که خود همدیگر را و صاحبان خارجی همگی شانرا بمثابه غلامان زرخیز سی. آی. ای یا تف امپریالیزم امریکا نظیر دولتها و دستگاههای استخباراتی پاکستان، عربستان و ایران، رسوا میسازند. مسئله وابسته و مهره کشور های بیگانه بودن، آنچنان مصداق برجسته و تپیکی در وجود گردانندگان احزاب اخوانی افغانستان یافته است که دیگر مفهومی "کتابی" و متعلق به انقلابیون چپ بشمار نمیرود. جمله معروف "هفت خر تانرا بگیرد و گاو ما را پس بدهید" که ورد زبان مردم شده و خطابش به مالکان خارجی این "خران" میباشد، بیان رسای نفرت عمیق مردم از

احزاب مزدور مذکور شمرده میشود، نفرتی عمیقتر از آنچه نسبت به "گاو" مربوط به مسکو داشتند.

فاشیزم احزاب بنیادگرا که در شیوه ها، چگونگی و وسعت ارتکاب جنایات تبلور مییابد این درس را بطوری ژرف برای توده ها داد که اگر نیروهایی چون حزب گلبدین و شرکای خایش مدت مدیدی حاکمیت یابند، این خیل راهزن و متجاوز به مادر و خواهر، چگونه بخاطر فرونشاندن آتش شهوت دیرین "حکومت گیری" و "امارت"، بر هرچه نام وطن و مردم و شرف و علم و انسانیت و فرهنگ و عشق و افتخار و زیبایی و عزت و ... میگیرد، بسان سگانی دیوانه و تشنه خون، میتازند و میسوزند و لجن و نجاست خود رامیپاشند. خون هزاران باشندهی معصوم کابل و مرگ تدریجی هزاران مادر و دختر مورد تجاوز قرار گرفتهی آن شهر، بیش از هزار کتاب و موعظه، ماهیت جانورمنشانهی بنیادگرایان را برای توده ها ثابت گردانیده است.

فریاد خون آلود پرخشم و کین مردم ما بر ضد خوکههای بنیادگرا و سایر مرتجعان نیز شکست انقلاب را اعلام کرد.

پیشبینی دیگر سازمان این بود که مصالحه احتمالی احزاب بنیادگرا با احزاب غیر بنیادگرا بعلت حدت تضاد های بین آنها، وابستگی آنها به دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی، قیام توده ها و نیروهای مرفعی برضد آنها، دبیری نیائیده و دو طرف به منظور غصب انحصاری قدرت، آتش جنگ داخلی را مشتعل خواهند ساخت.



و آنچه از پارسال تا کنون در کشور رخ میدهد، بدرستی پیشبینی فوق نیز صحه میگذارد.

در رابطه با طرفهای درگیر در کابل و سایر نواحی، یادآوری چند نکته لازم است. واقعیت اینست که پس از سقوط رژیم دست نشانده، جنگ نه بین بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان بلکه عمدتاً بین احزاب بنیادگرا آغاز یافت. لیکن به مرور زمان در صف آراییی نیروها تغییراتی رخ داد. در طرفی که حزب گلبدین و حزب وحدت قرار دارند، تا کنون نیروی دیگری نپیوسته و در به اصطلاح کابینه کم نیستند افرادی که به دهل احمد شاه مسعود میرقصند تا گلبدین. بگذریم ازینکه چیزهایی چون کابینه و صدارت و ریاست جمهوری و امثالهم را مردم به سخره میگیرند.

اگر احزاب و بخشهایی معین از دولت و اردوی پاکستان و نیز ایران کمک هایشانرا قطع کنند، گلبدین و حزب وحدت نمیتوانند به جنگ ادامه دهند و نه مطالبات زیادی در تقسیم قدرت خواهند داشت.

گرایش و سیاستهای جدید اربابان حزب گلبدین در صحنه جهانی، شکست مفتضحانه و بیسابقهی احزاب دینی سرپرست گلبدین در پاکستان، تلاشهای اخیر رژیم ایران در بیرون کشیدن این کشور از انفراد خفت آور که خواهی نخواهی اجتناب از کطک به گروههای بنیادگرا و مداخله در کشور های گوناگون لازمه آن میباشد، به بلوک گلبدین و همدستانش موقعیت نامساعدی می بخشد.

اغلب منابعی که از خاین جنایتکاری، "عظیم راهنما" و "مؤثر ترین رهبر" و غیره ساختند، دیگر او را لتهی بدرد نخور و دور انداختنی پنداشته و در صدد یافتن و برجسته ساختن عوامل تازه نفس خود اند.

حزب وحدت خود نمیتواند دستخوش تحولاتی نباشد هم به سبب رونما شدن تغییراتی در سیاستهای ایران و هم بنابر وجود تعداد قابل توجهی از عناصر ضد بنیادگرا که از سر ناگزیری یا اشتباه در منگنهی شرم آور آن گیر آمده اند. این عناصر برای مدتی طولانی و نامحدود خفت عضویت در یکچنان حزبی را تحمل نخواهند کرد. انشعاب و تلاشی در درون این حزب باحرکتهایی دموکراتیک و بخصوص خطکشی بلوک ضد گلبدین با باند سیاه<sup>۱۰</sup> . بع خواهد شد.

در کمپ مقابل نیروها یکدست نیستند. در آن هم جمعیت ربانی و اتحاد سیاف وجود دارند و هم شورای نظار مسعود که این روزها میخواهد خود را با چهرهی ضد بنیادگرا و حتی طرفدار ارزشهای دموکراسی بنمایاند. نیروهای سه گانه باآنکه میکوشند حتی الامکان از معرکه دور باشند، اما بنابر اختلافات مزمن، منافع نظامی و سیاسی، فرصت طلبی، حرص مقام و چوکی یا گرایشهای قومی و مذهبی، بطور محدودی وارد کشمکش میشوند. پیداست که این جرگهی نا متجانس تضادهای متعددی را در خود دارد که با غروب هرچه بیشتر ستاره‌ی نظامی و سیاسی حزب گلبدین، شدت یافته و سرانجام آفتابی و منفلق خواهد شد.

مردم و سایر نیروهای سیاسی ضد بنیادگرا، بخاطر حك بودن داغ

بنیادگرایی در هر دو جبهه، نقش تماشایی را دارند. هر دو جبهه سعی میکنند با توسل به وسایل مختلف، توجه مثبت نیروهای دیگر و مردم را به خود جلب کنند. طبعاً برد احتمالی با طرفی خواهد بود که از خواسته‌های حیاتی مردم و از آزادی و دموکراسی سخن بمیان آورد.

ولی این بهیچوجه پایان کار نخواهد بود. تا زمانی که نکت احزاب بنیادگرا و برادران به اصطلاح میانه رو شان در افغانستان زوال نیافته است، خلق شکنجه شده‌ی ما روی نان، لباس، سرپناه، آزادی، دموکراسی و آرامش و صلح را نخواهد دید. زیرا کلیه احزاب چه از نوع بنیادگرا و چه غیر بنیادگرا چه ایرانی و چه پاکستانی، از منافع طبقات رنجبر یعنی از ۹۰ درصد مردم ما نمایندگی نمیکنند. توده‌ها ستم احزاب مذکور را هم طی جنگ مقاومت و هم هجده ماه اخیر به روشنی در خون و اشک خود تجربه کرده‌اند. البته میزان و شیوه اعمال فاشیزم و کین توزی بنیادگرایان علیه ارزشهای دموکراسی در مقایسه با میانه روها تفاوتی بارز دارد. با اینهم در تحلیل نهایی و مادامیکه احزاب دومی در موضع متفوق و حاکم قرار گیرند، ماهیت ضد مردمی و ضد دموکراتیک آنها عیانتر برملا خواهد گردید.

اگر چه هیچکدام از احزاب هنوز در موقعیتی قرار ندارند که از ترکیب طبقاتی آنها بتوان تحلیل نسبتاً دقیق و مشخص بدست داد با اینهم با توجه به شناختی که از رهبری و عمل بسیاری از آنها داریم و مهمتر از آن با نگاهی گذرا به برنامه‌ها و اهداف آنها، مشکل نیست نتیجه گرفت که همهی آنها حافظ و نماینده منافع

زمینداران بزرگ، سرمایه داران، بروکراتهای مفلوک قدیم و جدید، و ارتجاعیترین بخشهای خرده بورژوازی شهری و روستایی محسوب میشوند، ولو هم صفوف آنها از درک ماهیت طبقاتی احزاب شان عاجز بوده و طور دیگری اندیشیده یا آرزو داشته باشند. برنامه‌ای را که آنان دنبال و اجرا میکنند سمت اصلی طبقاتی احزاب شان را تعیین مینماید. طی ۱۵ سال، رهبران، امیران، قومندانها و کارمندان رده های بالای احزاب، مبالغ هنگفتی اندوخته و سرمایه گذاری کرده اند. اینان خود همراه با برادران سرمایه دار و زمیندار، سرهایی شده اند که باید با داس و چکش برابری دهقانان و کارگران وطن ما زده شوند.\* البته وجود تعداد کثیری افراد وابسته به طبقات ستمکش درین احزاب مسئله‌ای جداست و اهمیت کار نیروهای انقلابی بین آنان را آشکار میسازد.

برنامه های احزاب بدون هیچگونه حفظ ظاهری بصورت بیمانندی ارتجاعی و ضد مردمی بوده و از سر تا پای آنها تاریک اندیشی، بی اعتنایی مطلق به ارزشهای بسیار ابتدایی دموکراسی و انکار حقوق زنان و اقلیت های مذهبی و قومی میبازد. در تقریباً هیچکدام از آنها از آزادیها و حقوق مدنی و مفاهیمی از قبیل آزادی بیان، اجتماع، مطبوعات و امثالهم خبری نیست. در حالیکه یکی از آنها به اصطلاح مخالفت خود را با "هر نوع استثمار" اعلام میکند، دیگری از "محو کامل استثمار ناجایز" حرف میزند. حزب گلبدین فکر میکند با صرفاً

---

\* روبسپیر از قول رهبر چپ ها در انقلاب کبیر فرانسه مینویسد: "لازم است که داس برابری سر های ثروتمند را درو کند."

"جایز" و "ناجایز" خواندن یا اضافه کردن پسوند "اسلامی" به هر چه که میلش بود خواهد توانست بر اراده مردم و سیر تاریخ مسلط شود. در برنامه ها به حقوق اهل تشیع نیز کوچکترین اشاره‌ای نیست ولی میبینیم که وطنفروشان حزب وحدت به سبب منافی دیگر و رقصیدن به ساز ارباب، چگونه مسئله را نادیده گرفته و با وطنفروشان حزب گلبدین به مغازله میپردازند. همانطور که حزب گلبدین و غیره هرگز نماینده مردم پشتون و سنی مذهب بوده نمیتوانند، حزب وحدت هم منویات برحق مردم وطنپرست هزاره و شیعه مذهب را به لجن کشیده است. این احزاب هر قدر هم خود را منسوب به یک مذهب یا قومی خاص یا سرتاسری و متعلق به کل ملت بدانند، قادر نیستند خصلت طبقاتی مشخص خود را بپوشانند. گلبدین و ربانی و شرکا هر قدر در تبلیغات و برنامه های مسخره‌ی شان از "اخوت و تعاون بین مالک و دهقان و کارفرما و کارگر" صحبت کنند، با گذشت زمان احزاب آنان بر پایه منافع طبقاتی و با پیکار پرتوان دهقانان و کارگرانی که با استثمارگران و ستمگران سر آشتی ندارند، موضع روشنتر طبقاتی اتخاذ خواهند کرد. رنجبران اجازه نخواهند داد تا آخر در دام خودفریبی و فریبگری گرفتار بمانند. لنین گفته است: "انسانها تا زمانی که نتوانند در پس هر لفظ و گفته و وعده‌ی اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی، منافع این یا آن طبقات را تمیز دهند، همواره قربانی ساده لوح فریبگری و خود فریبی بوده اند و خواهند بود. هواداران رفرم و بهسازی تا زمانیکه نفهمند که هر نهاد اجتماعی کهنه، هر اندازه هم که وحشیانه و پوسیده بنماید، به نیروی این یا آن طبقات فرمانروا برپا ایستاده است، همواره دستخوش تحمیق مدافعان نظام کهنه خواهند بود. و اما برای درهم شکستن مقاومت

این طبقات فقط يك وسیله وجود دارد: باید در همان جامعه ایکه ما را در بر دارد چنان نیرو هایی را یافت و ذهنشان را روشن ساخت و برای پیکار سازمان داد که بتوانند - و بحکم وضع اجتماعی خویش مجبور باشند - به قدرتی که از عهده برانداختن کهنه و آفرینش نو برآید، بدل گردند."

درست است که امروز بنیادگرایان و شرکاً نیرومند اند. اما قوت آنان بین سایر عوامل یکی هم از ضعف نیروهای انقلابی و دموکرات ناشی میشود. هر اندازه این نیرو ها متشکلاتر بوده و پشتیبانی وسیعتر توده ها را کمایی کنند به همان اندازه دشمنان خونی آزادی و دموکراسی با قبای دین یا غیر آن، به حاشیه پرتاب خواهند شد. اگر عجالاً بنیادگرایان خاین و برادران میانه رو آنان خوشحالند که بین بخش هایی از توده های زحمتکش با سمپاشی با هزارویک وسیله، توانسته اند روحیه مذهب بازی، سمت بازی و قومبازیهای خونین و ویرانگر را شیوع دهند، نمیدانند که فردا وقتی جای آن روحیه و ذهنیت را آگاهی نسبی طبقاتی اشغال کند - که میکند - توده های ستمکش وطن ما همچون سیلابی سهمگین به حرکت درآمده و آن ستمگران را که غولهای پاگلینی بیش نیستند، از بیخ و بن خواهند روید.

این حرفها شعار های میان خالی نیست. زیرا (۱) هرچند از حاکمیت بنیادگرایان هنوز دو سالی نمیگذرد، آنان با اعمال خود، ماسکهای شان را کاملاً دریده و چهره خود را بمثابة موجودات حقیر، خاین، جنایتکار، خود فروخته، جنون زدهی قدرت و مقام، درنده خو،

جاهل و متجاوز به مادر هویدا تر ساختند. امری که نیروهای آزادیخواه باید سالها برای اثبات آن کار میکردند. (۲۰) مردم ما مردمی با آنچنان سنن درخشان بیگانه ستیزی چگونه ممکن است کسانی را در حاکمیت بپذیرند که حیات و ممات شان بسته به مالکان پاکستانی، ایرانی یا عربستانی آنان است؟ اکتهای تهوع آور گلبدین مبنی بر ضد امریکا بودن (بدون آنکه شکررنجی بین بادار و چاکری قدیمی و وفادار را منتفی بدانیم) همانقدر اعتبار دارد که ادعای مستقل بودن از زبان ببرک یا نجیب! اساساً برای خیانتکار و جانی ای که وابستگی به پاکستان اظهر من الشمس باشد، وابستگی به امپریالیزم امریکا باید جز افتخاراتش قلمداد شود. مردم ما در صورت حاکمیت بنیادگرایان، استقلال کشور را ناقص می بینند. این، مردم را به درک بیشتر حقانیت نیروهای آزادیخواه رسانیده و شعار "بدون مبارزه ضد بنیادگرایی مبارزه آزادیخواهانه ضد امپریالیستی بی معنی است" را برای آنان مفهوم میسازد. (۳۰) شعار آزادی و دموکراسی علی الرغم "کفر" و "غربی" خواندندش از سوی بنیادگرایان و ملوث شدنش از سوی رژیم پویشی، به نحوی روزافزون به جز مهمی از شعور و خواست مردم ما بدل میشود. وضع طوریت افرادی که تا دیروز شهامت کوچکترین سخن گفتن در تائید دموکراسی را نداشتند و برنامه هایشان نیز فاقد هرگونه ذکری از آن میباشد، اینک اندک اندک به زبان آوردن آنرا تمرین میکنند و در هراسند تا مبادا مورد لعن و نفرین و تکفیر "برادران" واقع شوند! در طول جنگ مقاومت و پس از تجاوز به کابل، تنور "اسلامی" و "جهادی" نامیدن هر کس و هرچیز بطرز مضحکی داغ بود و هست. ولی بر اساس جبر واقعیتهای ملی و جهانی و ضرورت ریاکاری، زمانی را شاهد خواهیم

بود که کثیفترین دشمنان دموکراسی نیز با این اصطلاح حلق شان را پاره کرده و آنرا پیشوند و پسوند هر دار و دسته، مجامع نوین و گفتار خود خواهند ساخت.

پس برای کسانی دموکراسی روپوش فاشیزم و تروریسم دینی آنان خواهد بود؛ کسانی دیگر در حد وجه معامله خود با امریکا و غرب، آنرا مورد استفاده قرار خواهند داد؛ و کسانی هم با دلباختگی آنرا روزنه خوشبختی‌ها و تحقق آمال دور و نزدیک شان خواهند انگاشت. اما تنها انقلابیون پرلتری اند که ضمن دفاع پیگیر از دموکراسی، ماهیت طبقاتی آنرا برای خلق توضیح میدهند. توضیح میدهند که تاریخ از ابتدا تا حال در هیچ جامعه‌ای دموکراسی ناب، دموکراسی بدون وجود دکتاتوری را به یاد ندارد. همیشه و در همه حال دموکراسی برای طبقه یا طبقاتی دموکراسی بوده و برای طبقه یا طبقات دیگر غیر از دکتاتوری معنایی نداشته است.

در کشور ما که هیچگاه روی دموکراسی (البته نوع ساده و غیر تاجدار آنرا) ندیده است، به یقین نسیم دموکراسی وزیدنی است و پنهان و پایداری آن بسته به حدود مبارزه مردم ما برای آن خواهد بود. سازمان ما برای وسیعترین دموکراسی می‌رزمند. ولی آنچه مسلم است اینست که با توجه به شکست انقلاب و ضعف نیروهای آزادیخواه و انقلابی، دموکراسی سیاسی ای که در کشور در آینده نزدیک عرض وجود کند جز نیمرخی از آن نخواهد بود. طبعاً اگر حاکمیت ارتجاعی بتواند حتی به آن هم تن نخواهد داد. بهر رو باید دانست که هم اکنون در افق میهن ما چشم انداز مبارزه برای دموکراسی گسترده



است. توده ها حاضر خواهند بود این مبارزه را بافداکاریها و پیگیری به پیش برند. صرفاً با درنوردیدن این میدان میتوان به سوی اهداف والاتر رهسپار شد. (۴) از خیریت و بلاهت رهبران برخی کشور های عقب مانده زیاد شنیده ایم. اما واقعیت اینست که احزاب بنیادگرای وطنی، بیسوادی، بیکفایتی، عقده حقارت، عقب ماندگی، بوسیدگی فکری و جهالت پسندی بی نظیر را با شیوه های فاشیستی عمل یکجا با خود دارند. گردانندگان اینها اگر از یکسو گدی های کوکی و دلقکان پستی بیش نیستند از سوی دیگر کسانی اند که دست بیمارترین جنایتکاران را از پشت بسته اند. اینان مثل همان خودکامهای بار آمده و فکر میکنند که برشت در نمایشنامه های از قول او مینویسد: "چون ملت به حکومت ما اعتماد ندارد و چون حکومت منحل کردنی نیست، بجای حکومت باید ملت را منحل کرد!"

مگر مردم ما لااقل در عرض کمتر از دو سال اخیر به این سرشت حیوانی و هار بنیادگرایان پی نبرده اند؟ و بدینترتیب آیا آرزوی خامی است که مدعی شویم در دل ملت ما چه به اثر زخم ناسوری که از دست بنیادگرایان دیده اند و تا اعماق استخوان و روان شانرا میسوزاند، چه با در نظر داشت ارتقای آگاهی و سطح خواست های سیاسی و اقتصادی شان و چه به سبب چشم و گوش باز شدن شان از آنچه در دنیا میگردد، و چه با توجه به سطح بچه سقاوی حاکمان فعلی، آتش خشم و انزجار بیکرانی نسبت به احزاب وارداتی و میهنفروش نمان است که در آینده نه چندان دور شعله کشیده و بنیادگرایان خاین را با کلیه ارادل همنوای آنان خواهد سوخت؟

اینروزها مرتجعان گوناگون بمنظور تخطئه و بی اعتبار نشان دادن سوسیالیزم علمی و پیروان آن، به چه چیزهایی تمسک میجویند؟ عمدتاً به دو چیز: یکی اینکه چون سوسیالیزم نقطه مقابل دین و متخاصم با آن است پس این مکتب در افغانستان جای ندارد! دوم اینکه چون شوروی و اروپای شرق فروپاشیدند پس چپ های افغانستان هم این شکست را پذیرفته و در صف امپریالیست ها و سگهای آنان قرار گرفته و در

شادیانهی کرکنندهی  
"مرگ مارکسیزم"  
سهیم شوند!

ولی بنظر میرسد  
پادوان وطنی  
امپریالیزم از  
نوع اخوان و  
غیر اخوان،  
زیاده از حد  
خوشخیال اند.  
سوسیالیزم  
انقلابی علم  
تفسیر و تغییر  
دنیاست که با  
تکیه روی توده  
های ملیونی  
استثمار شونده



لاری براون J. Larry Brown رئیس "مرکز تحقیقات در باره گرسنگی، فقر و سوء تغذیه" وابسته به یونیورسیتی تفتس در بوستون گفت: "وقتی ما شاهد افزایش فقر و کاهش درآمد هستیم هرگز تعجب نباید کنیم که گرسنگی افزایش یافته است."  
گروه تحقیقات براون در ۱۹۸۵ مدعی شده بود که ۲۰ ملیون نفر در امریکا از گرسنگی رنج میکشند. گروه منکور در گزارش اخیر خود اعلام داشته است که از ۱۹۸۵ تا کنون (۱۹۹۳) این رقم به ۵۰٪ بالا رفته یعنی تعداد گرسنگان به ۳۰ ملیون رسیده است.

خبرگزاری فرانسه، ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۳

و ستمکش، جهانی رها از استثمار انسان از انسان را نوید میدهد. آفرینندگان این تئوری با آنکه ریشه‌ی ظهور دین و سو استفاده از دین توسط طبقات حاکم ستمگر را روشن می‌سازند، از جنگ علیه دین و بی حرمتی نسبت به آن اخطار داده و این امر را حماقت و سبکسری و جمله پردازی انارشیستی و ... میخوانند. بنیانگذاران سوسیالیزم علمی آنانی را که به تقدم مبارزه طبقاتی نسبت به هر مبارزه‌ی دیگر پی نبرده و وحدت پیکار جویانه‌ی طبقاتی ستمکشان را با مطرح ساختن مسایل درجه دوم منجمله مذهب برهم زده یا تضعیف مینمایند، مرتجع و همدست طبقات ستمکار مینامند.

از طرف دیگر ایده‌های سوسیالیستی، دگم‌های جامد نیستند و همپای پیشرفت و تکامل انسان در هر زمینه‌ای، باید تکامل یافته و در پرتو شرایط مشخصی جوامع معین به کار بسته شوند. برخوردار و



جوانان امید باخته و بی خانه در انگلستان

طرز العمل انقلابیون سوسیالیست فلان کشور عقب مانده جهان سومی در رابطه با امور دینی بهیچوجه نمیتواند با برخورد و طرز العمل انقلابیون سوسیالیست کشوری اروپایی یکسان باشد. ما همواره تأکید ورزیده ایم که اگر چپ های انقلابی نخواهند یا نتوانند تئوریهای عام را بدرستی و به دقت در اوضاع بسیار ویژه افغانستان تلفیق بخشند، به جلب و سازماندهی توده های وسیع مردم جهت یورش بر طبقات حاکم توفیق نیافته، کارشان از هیجان و ماجراجویی "چپ" به سازشکاری و اپورتونیزم راست، و سرانجام به نومیدی خواهد کشید.

تاریخ هم بر پوزهی بنیادگرایان و سایر مرتجعان میکوبد که خلاف ادعای آنان سوسیالیسم و انقلاب های سوسیالیستی بر ضد دین جبهه گیری نکرده و برای توده های محروم مسلمان بیشتر جاذبه داشته است. در قریب ۸۰ سال اخیر احزاب مارکسیست بر سر اقتدار یا غیر آن در کدام کشور مسیحی، بودایی، اسلامی و غیره بعلت مخالفت مذهبی مردم سرنگون شده یا از رشد بازمانده است؟ حقایق عکس آن را نشان میدهند. از کشور های غیر مسلمان که بگذریم آیا انقلاب اکتبر از سوی اکثریت توده های مسلمان در جمهوری های آسیای میانه مورد پشتیبانی واقع نشده و احزاب توده های کمونیستی با صدها هزار عضو در جمهوری های مذکور پانگرفت؟ اگر برنامه حزب کار البانیه در مقابل مقدسات دینی مردم مسلمان البانیه قرار میگرفت، انقلاب سوسیالیستی در آن کشور میتوانست به پیروزی رسیده و چندین دهه دوام بیاورد؟ آیا مبنای از بین رفتن قدرت احزاب کمونیست کشورهای یاد شده طغیان مذهبی مردم بود یا منحن و فاسد شدن آن احزاب؟ اگر اکثریت مردم با انگیزه های دینی و ضد سوسیالیستی، موجب انحلال

احزاب مذکور گردیدند پس چطور است که مردم مسلمان آسیای میانه باوصف آن همه فشار از جانب غرب و روسیهی یلتسین بازهم به همان به اصطلاح کمونیست ها رأی میدهند نه به بنیادگرایانی که داغ رابطه با امپریالیستها، اخوان و متعفن ترین عامل آنان - گلبدین - در پیشانی شان میدرخشد؟

هكذا معلوم نیست ارتجاع بنیادگرایی چگونه این واقعیت را توضیح خواهد داد که زمانی در پرجمعیت ترین کشور مسلمان دنیا، اندونیزیا، حزب کمونیست ملیونها نفر را بدور خود جمع کرده و بزرگترین حزب به قدرت نرسیده در جهان بشمار میرفت و در ایران حزب توده (که هنوز در خیانت آغشته نشده بود)، مقتدر ترین نیروی سیاسی آن کشور را تشکیل میداد؟ و هم اکنون نیز چطور است که باوجود فاشیزم سیاه رژیم ایران، برخی تشکل های مارکسیستی با اتکا به توده های مسلمان به مبارزه مسلحانه مشغول اند و ترور و استبداد و اختناق وحشیانه رژیم تتوکراتیک موفق نشده هیچ يك از سایر سازمانها و احزاب انقلابی چپ آن کشور را از فعالیت و سازماندهی توده ها باز دارد؟ اگر قسمی که بنیادگرایان ادعا میکنند توده های مسلمان از سوسیالیزم و هرچیز منسوب به آن بیزار اند، چطور است که هم اکنون علاوه بر آنکه حزب یا احزاب مارکسیستی در کشور های مسلمان نسبت به بسیاری کشور های غیر مسلمان، قویتر و فعالتر میباشند، حتی کشور های مسلمانی اند که در حالیکه روسیه و غیره نام قبلی خود را تغییر میدهند، نام رسمی آنها کماکان جمهوری توده ای یا تودهای سوسیالیستی باقی میماند؟

بنیادگرایان تروریست تنها با سوسیالیزم نیست که افسار گسیخته کینه میورزند. اینان در آنچنان لجنزار عدم تحمل و خصومت با ابتدایی ترین آزادیها و ارزش های خیلی عام انسان متمدن، غرق اند که مثلاً رویکار آمدن زنان در کشور های مسلمان را نیز فاجعه و چیزی نظیر "انقلاب" و "آمدن کفر و بیدینی" تلقی میکنند. اما از آنجاییکه ریاکار و محیل اند، نمیخواهند آن سراسیمگی و هنگامه‌ی مهیب در ضمیر ناپاک شان زیاد آشکار شود. آنان اگر با بقدرت رسیدن زنان در بنگله دیش و ترکیه فرورفتن دو خنجر را در جگر خود حس میکنند، تحولات اخیر پاکستان در واقع سه خنجر را در چشم و مغزشان نشانند: خنجر اول اینکه بی نظیر بوتو نه تنها صدراعظم میشود بلکه او و نصرت بوتو یعنی دو زن دو "عاجزه" که بر اساس فتوای عوامل امپریالیزم و ارتجاع جهانی نباید و نمیتوانند به رهبری برگزیده شوند، رهبری بزرگترین حزب سیاسی پاکستان را نیز حفظ میکنند. خنجر دوم اینکه حزب مردم پاکستان حزبی ضد بنیادگرایی و طرفدار جدایی دین از دولت میباشد. و خنجر سوم و کاری تر اینکه یکی از شعارهای حزب مذکور عبارتست از "سوسیالیزم اقتصاد ماست"!

پاسخ بنیادگرایان جهالت و جنایت پیشمی ما چه خواهد بود که بی نظیر بوتو نه تحصیلات اسلامی دارد و نه ابدأً در امتحان مسایل دینی که احزاب اخوانی در برنامه های خود منظور کرده اند، کامیاب میشود ولی برای دومین بار در يك انتخابات بالنسبه آزاد و بدون سایه کلاشنکوف، ملیونها تن پاکستانی به او و حزبش رأی میدهند ولی برادران و سرپرستان بنیادگرا و غیر بنیادگرای گلبدین و شرکا با وصف به راه انداختن پرخرجترین و پر زرق و برق ترین مبارزه

انتخاباتی، بیش از ۵ درصد آرا را بدست نمی‌آورند و با تحقیر  
آمیزترین و مفتضحانه‌ترین شکست دوران حیات شان مواجه میشوند؟؟

نمیدانیم بنیادگرایان چه اراجیفی در توجیه این طرد شدن بیسابقه  
شان از سوی توده‌ها ارائه میکنند، لیکن جواب دیگران به آن سوال  
ساده و سهل است: پوزه احزاب دینی در پاکستان ۱۲۰ ملیونی به خاک  
مالیده شد زیرا مردم آن مثل تمامی کشور های مسلمان یکبار به اسلام  
رو آورده اند و در نظر ندارند سر از نو دین خود را بیاموزند یا  
به دین جدیدی بگرایند. بناءً مطرح گردیدن احزاب دینی را در عرصه



در فلپین غیر از آتش مبارزه مسلحانه، نریو تظاهرات ضد امریکایی روز تا روز قدرت کسب میکند.

سیاسی بیهوده و زاید تشخیص می‌دهند. مردم پاکستان هیچ مشکل دینی ندارند بلکه با مسایل عظیم اقتصادی و اجتماعی مواجه اند که حل آنها به احزاب دینی ارتباط نمی‌گیرد. پاکستان کشوری عقب مانده است که به قول يك وزیر پیشینش، نفوسش تا ۲۴ سال دیگر دو برابر می‌شود، ۶۳٪ بیسواد دارد، ۶۳ میلیون نفر از آب آشامیدنی صحی محروم اند، تنها نصف کودکان به مکتب دسترسی دارند، ۳۰ میلیون باشنده آن زیر خط فقر بسر می‌برند، ۴۵٪ مردم با خدمات صحی بیگانه اند و . . . . \*

اکثریت قاطع مردم از زمان تأسیس این کشور تا حال درین مسئله تردیدی بخود راه نداده اند که احزاب دینی و بخصوص نوع بنیادگرایی آنها نباید از طریق آرای عامه به قدرت برسند. و لذا در شرایط فقدان نیرویی انقلابی توده ای، همواره انتخاب احزاب رفرمیست ضد بنیادگرا را در مقایسه با آنها ترجیح داده اند تا اگر مرهمی بر آلام شان باشد.

بنیادگرایان بومی بعنوان تیکه داران دین میکوشند این واقعیت را بپوشانند که همانطوریکه بطور کلی توده های متدین هیچگاه در برابر انقلابهای اجتماعی ضد استثمار و ستم، دولتهای سوسیالیستی یا طرفدار دموکراسی و بهر حال ضد بنیادگرایی، نه ایستاده بلکه از آنها دفاع کرده اند، در شکست و برافتادن آنها نیز نقش نداشته اند. عمدتاً عوامل اقتصادی و سیاسی موجب تحولات مذکور بوده یا



خواهد بود. بنیادگرایان در انتخابات الجزایر اکثریت آرا را بدست آوردند. اما این بخاطر آن نبود که مردم از خفقان بر دین رنج میبردند و حالا میخواستند با انتخاب بنیادگرایان رهایی یابند. مردم الجزایر بخاطری به بنیادگرایان رأی دادند که عدم توفیق رژیم سابق در حل مسایل مبرم اقتصادی، آنان را بجان آورده بود و ازینرو خواستند نیروی تازه وارد با شعار های عامه پسند را تجربه کنند. منتها فراموش نکنیم که مردم آن کشور هیچوقت طعم حاکمیت خونچکان بنیادگرایی را نچشیده بودند.

بر همگان واضح است که شورش های خود انگیختهی ماههای اخیر در شهر های مختلف ایران هیچکدام ربطی به امور دینی نداشته بلکه نمایانگر نفرت از دولتی خون آشام مذهبی است که از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم را بشدت به ستوه آورده است.

حقایق هولناک يك ونیم سال جابجایی بنیادگرایان در کشور، گویا تر و متقاعد کننده تر از هر استدلالی ثابت میسازد که آنچه را اینان تقلا دارند به مردم بقبولانند، اسلام توده ها نیست بلکه مجموعه اصول متناقض و درهم اختراعی خود شان است. مذهبی است که میخواهد مردم را مقابل هرگونه خیانت و استبداد و تبهکاری "امیران" به اطاعت و سکوت برده وار وادارد. بهمین دلیل عجیب نیست که اخوان دموکراسی را خیلی ساده مرادف "کفر" اعلان میکنند.

بنیادگرایان و ریزه خواران آنان هرگونه مبارزه توده ها بر ضد اعمال و افکار شانرا، مبارزه علیه اسلام و دین جلوه میدهند. اما

این شیادی رذیلانه هرگز از شدت و گسترش نبرد مردم بر ضد اسلام بنیادگرایی اسلامی نخواهد کاست. فیدل کاسترو گفته است: " آن کس که به محرومان خیانت میکند به مسیح خیانت کرده است." و با آنهمه خیانتی که بنیادگرایان به محرومان روا داشته اند، توده های مسلمان دریافته اند که تیکه داران غدار دین همچون بدترین خائنین به انسانیت، بدترین خائنین به اسلام نیز بشمار میروند. مگر هجده ماه سلطهی اینان در افغانستان به درستی این حکم گواهی نمیدهد؟

خبرگزاری فرانسه در ۵ مارچ در شرح این عکس مینویسد:  
دهها نفر بی خانه نظیر این فرد در متروهای مسکو شبهای سرد را به صبح میآورند. آنان شکوه دارند که فقر و بیخانمانی شان از زمانی آغاز شد که دولت روسیه بر اساس پروستروئیکا دست به اصلاحات اقتصادی زد.



واقعیت اینست که اتحاد شوروی پرافتخار پس از مرگ استالین و رویکار آمدن خروشوف تا برژنف از حزب و دولتی رویزیونیستی به حزب و دولتی خاین و امپریالیستی تنزل کرده و مراحل انحطاط و گندیدگی را پیمود تا سرانجام فروپاشید و قدرت در دست عوامل آشکار امپریالیزم امریکا گریباچف و سپس یلتسین قرار گرفت.

ادعای بنیادگرایان دایر بر متخاصم بودن مسلمانان با اندیشه های دموکراتیک و سوسیالیستی، ادعای پوچی است که سالهاست بورژوازی و ارتجاع مذهبی آنرا در انبان خویش حمل میکنند اما نتوانسته اند با این تبلیغ جلو خیزش توده ها برای آزادی و برابری را بگیرند. بر انقلابیون است که هشیار بوده و هرگز اجازه ندهند دشمنان سوگند خوردهی آزادی و دموکراسی، با استفاده از آن سلاح بین جنبش انقلابی و توده ها جدایی افکنند.

مستمک دوم احزاب ضد مردمی در مورد "بیکاره شدن سوسیالیزم" در افغانستان بعلت فرو ریختن اتحاد شوروی و اروپای شرقی، بیشتر از مستمک اولی آنها بی پایه و مردود است.

این ادعای دشمنان و بخصوص بنیادگرایان انسان را بیشتر به متناسب و دقیق بودن تشبیه اینان به لاشخواران میرساند. لاشخوار صیاد نیست، نمیکشد، فقط مرده خوار و مردار خوار است. در انتظار است تا از باقیماندهی لاشهای سدجوع کرده و بعد منقارش را "فاتحانه" بالا گیرد!

پیشتر اشاره کردیم که سقوط شوروی و اقمارش چه ربطی به ایدئولوژی و سیاست بنیادگرایی دینی دارد؟ بعد از برافتادن نظام ضد پرلتری در آن کشورها که بدون شك موجب جان گرفتن کثیفترین نیروهای ارتجاعی و منجمله بنیادگرایان گردید، آیا حکومتهای دین سالار به وجود آمدند؟ از روسیه و غیره که بگذریم، لااقل در البانیه و جمهوری های مسلمان آسیای میانه، آیا نظامهای حتی شبه

بنیادگرا توانستند برای مردم روزنه امید باشند؟ مگر نه اینست که حتی هم اکنون نیز قوله امپریالیست‌ها و برادران بنیادگرا و غیر بنیادگرای آنان بالاست که در جمهوری‌های آسیای میانه قدرت در دست همان "کمونیست"‌های سابق متمرکز است؟ روشن است که دولتهای آسیای مرکزی راه مستقل و انقلابی را در پیش نگرفته‌اند و در البانیه عناصر وابسته به امپریالیزم، استقلال و رشد آنرا معروض به خطری جدی ساخته‌اند. ولی نکته اینجاست که به استثنای اقلیت بدنام و ناچیزی، در هیچکدام از کشورهای مذکور مردم، رهایی‌شانرا در بنیادگرایی نمی‌بینند. وقتی از مردم کوچه و بازار جمهوری‌های



محملان کوریای جنوبی پرچم آمریکا را در برابر سفارت آنکشور در سوئیز آتش می‌زنند. در ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ بیش از ۱۵۰۰۰ نفر علیه فشار آمریکا بر کوریا در رابطه با واردات برنج خارجی، دست به تظاهرات خشماگینی زدند.

آسیای میانه پرسیده میشود خواهان چه نوع کشوری اند، همه ضمن ابراز انزجار به ایران، ترکیه را ترجیح میدهند که جمعیتش مسلمان است اما دولتش کاری به امور دینی مردم نداشته و آنرا موضوعی بین فرد و خدا میداند و پیشرفته ترین کشور مسلمان به حساب میآید.

خیانتکاریها و سالوسیهای دولتهای مختلف را زیر نام اسلام و "نظام مصطفایی" تاریخ فراموش نخواهد کرد. و تنها بنیادگرایان بی شرم اند که سرخ حوادث شوروی سابق و اروپای شرقی را در دست خود و آن کشور های اسلامی دانسته و سعی میکنند از آن به سود مکتب فاشیستی خود طرفی ببندند.

جمهوری اسلامی ایران که از سر و روی آن خون ملت ایران میریزد، در دنیا بعنوان منفورترین رژیم تئوکراتیک پنداشته میشود.

مگر پاکستان نبود که به اشاره امریکا در بحران سوئز و جنگ کوریا سرباز فرستاد؟ مگر ضیاً الحق این پدر و معلم اصلی گلبدین خاین و شرکاً نبود که در اردن طبق نقشه سی آی ای و اسرائیل قتل عام فلسطینیان را فرماندهی میکرد؟ مگر دولت عربستان میتواند این داغ ننگ را از جبینش بزدايد که حفظ مقدسترین زیارتگاه مسلمانان دنیا، به پای امریکا افتاد و کرامت زنان عربستان را در برابر تفنگداران امریکا برباد داد و این در حالی بود که اسرائیل در سرزمینهای اشغالی کودکان فلسطینی را میکشت و ناقص العضو میکرد؟ درآنزمان "جهاد" اعلام شده از مکه علیه اسرائیل کجا رفته بود؟ عربستان حضور روسها در کشور ما را تجاوز خارجی خواند. اما آیا حکام فاسد

این کشور که زندگی ای افسانوی برای خود درست کرده اند، ازین محکومیت ابدی تا گور برائت خواهند یافت که چگونه از "خارجی" از امریکا خواستند تا آنان را در برابر کشوری عرب در پناه گیرد؟

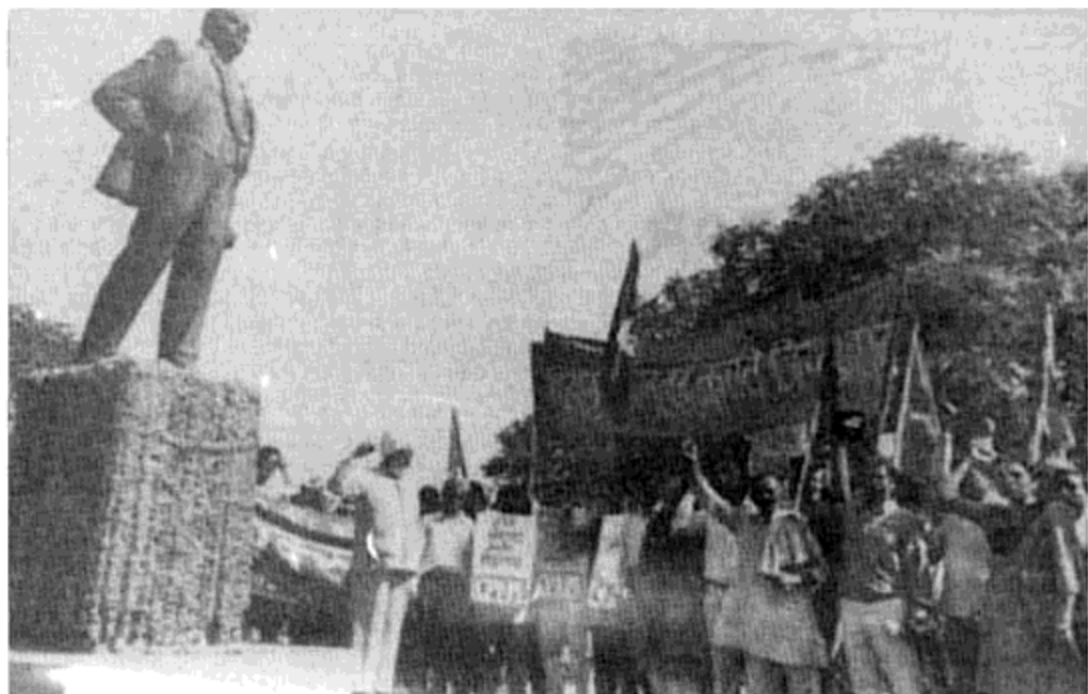
بنیادگرایان و برادران وطنی و بین المللی شان با هیچ تردستی ای قادر نیستند خود را از زنجیر امپریالیزم که بر گردن دارند، جدا وانمود سازند. در سال ۱۹۵۳ جان فوستر دالس وزیر خارجه وقت امریکا، اسلام وابسته به امریکا را چنین توصیف کرد: "اسلام بهترین متحد امریکا علیه کمونیزم در آسیا میباشد." و زبگنیو برزنسکی مشاور امنیتی رئیس جمهور، در ۱۹۹۱ هنگامیکه بنیادگرایی مدتها بود سرشت و مأموریت خاینانه و ماورای ارتجاعیش را در نقاط مختلف جهان به اثبات رسانیده بود، اظهار داشت: "بنیادگرایی اسلامی میتواند جلو کمونیزم را بگیرد."

امریکا کلیه جنایاتش را بر ضد خلقها و کشور های آزادیخواه زیر نام "مبارزه علیه کمونیزم" انجام میداد. و این حلقه وصل آهنین بین امپریالیزم و ارتجاع بنیادگرایی هر دو را بازم تا آخر بهم در پیوندی ناگسستنی نگه خواهد داشت. ولی این نافی بروز تضاد هایی - گاه جدی - بین آنها نیست.

قصده این نیست که لیستی از شرمساری های تاریخی دولتهای اسلامی چاکر امپریالیزم و ضد مردمی را بیاوریم. منظور اینست که کارنامه تمامی آنها، در گذشتهی دور یا نزدیک، نه آنچنان سیاه بوده که بتواند از خاطره ها رفته و ناممکن تر از آن که مسلمانان آگاه

این روزگار هوس پیروی از آنها را کنند.

مليون ها مسلمان همانند صد ها مليون غير مسلمان كره زمين ، خود را به قرون سپري شده ميخكوب نه ميكنند و نه ميتوانند . آنان به آينده به زندگي اي انساني و رها از استثمار مي انديشند و ديگر اجازه نخواهند داد بنيادگرايان طفيلي ، عوامفريب و آلت دست امپرياليزم ، ذهن شانرا در چنگال بگيرند .



اعضای ارشد حزب کمونیست هند (مارکسیست) هفتاد و پنجمین سالگرد انقلاب اکتبر را در برابر یک مجسمه لنین در دهلی برگزار کردند.

در حالیکه بورژوازی و ارتجاع قولی "مرگ سوسیالیزم" را سر میدهند، ح.ک.ه (م) انتخابات در ایالت تری پوره را میبرد، "گروه جنگ توده‌ای"، "شورای ملی سوسیالیستی ناکالند"، "جبهه آزادیبخش ملی تری پوره" و غیره سازمانهای چپ مبارزه مسلحانه‌ی شانرا در آسام، اندراپرادیش و چند ایالت دیگر هند شدت میبخشند.

نویسنده‌ای پاکستانی میگوید: " ما (پاکستانی‌ها) ادعا میکنیم که کشوری ایدئولوژیکی هستیم، اما علم ایده‌های ما چیست و فلاسفه ما کدام اند؟ ملایان جاهلی که از تاریخ، اقتصاد، ریاضیات، علم و امور بین‌المللی بویی نمی‌برند؟ توده‌های بیسواد ما قابل ستایش اند که در انتخابات اخیر دست رد به سینه ملایان زدند. ولی آیا حکومت جدید به مدرنیسم و ترقی رو خواهد کرد؟ این مسئله‌ای است که باید دید."

"افتخار" رخداد های اروپای شرقی و غیره ( که احزاب و دولتهای آنها به علت ارتداد از ایده های سوسیالیسم علمی و دور شدن از پرلتاریا و دیگر زحمتکشان محکوم به زوال ذلتبار بودند) هرگز به اخوان و نظایرش نمیرسد چرا که بوی گند افکار و اعمال اینان مشام ملل آزادیخواه دنیا را بیشتر از آن آزار داده که بتواند برای اکثریت مسلمانان در بند ستم و استثمار افغانستان یا سایر کشورها لحظه‌ای هم مطرح باشند.

آیا مرتجعان بنیادگرا و غیر آن حق دارند از اضمحلال شوروی، شادی مرگک باشند؟

خیر. شتر در خواب بیند پنبه دانه

نخست اینکه بارها گفته ایم که امپریالیست‌ها و یاران بنیادگرا و غیر بنیادگرای آنان، به احزاب و دولتهایی که ربطی به مارکسیست‌ها ندارند نام مارکسیست و کمونیست و سوسیالیست و



انقلابی و ۰۰۰ مینهند و بعد به مناسبت جشن فرو ریختن آنها دیوانه وار میرقصند. مارکسیستهای انقلابی انحراف ایدئولوژیک مهلك احزاب شوروی و اروپای شرقی را مدتها قبل درك کرده و مبارزهای پیگیر علیه آن را از یاد نبرده بودند. چسپیدن بنیادگرایان وطنی و شرکاً به مشخصاً کار و سرنوشت احزاب وطنفروش پرچم و خلق نیز به معنای بلند کردن سنگی است که فرق خود شانرا متلاشی میسازد.



يك افسر بالا رتبه حين قرائت بيانيمای برای طرفداران کمونيزم در خارج پارلمان در مسکو، مارچ ۱۹۹۳.

روز های سیادت باند یلتسین و شرکاً که خود را به امپریالیزم فروخته اند دیری نخواهد پایید. زمانی فرا رسیدنیست که مردم روسیه با آن سنن کبیر انقلابی، کلیه خاینان به سوسیالیزم را به دار کشند.

آیا روزی را که مثلاً طومار رژیم ایران و بنیادگرایان افغانستان درهم چیده شود، میتوان روز شکست اسلام و حذف آن از قلوب مردم ایران و افغانستان نامید؟ اگر نه، پس فقط باید مصلحت هم‌آواز شدن با امپریالیسم، ضرورت عوام‌فریبی و کتمان حقایق بخاطر عجز در استدلال باشد که امحاً و باد شدن مشتی خاین بی مسلک را، شکست یکشبهی سیستم علمی، فلسفی، اقتصادی و سیاسی ای خواند که طی کمتر از یک قرن، صدها ملیون انسان طالب رهایی از بهره‌کشی، آن را آگاهانه و با قهرمانی‌های حماسی جاودان و قبول رنج‌ها و مرگ، درفش ایدئولوژیک خود قرار داده بودند.

بعد از وقایع شرق اروپا، خبرنگاری از قول اغلب کسانی که بر سر آرامگاه مارکس در لندن می‌آمدند، این حرف را شنیده بود: "او (مارکس) فراموش ناشدنیست زیرا اصول اساسی اقتصاد وی درست بود. میتوان از یک مسیحی پرسید که چرا پس از انکیزیسیون هنوز هم مسیح را دوست میدارد."

علمی که در پرتو آن انسان پرولتر و رنجبر راه نجات همیشگی از غل و زنجیر استثمار را در می‌یابد، شکست پذیر نیست. این را ادامه مبارزات انقلابی توده‌ها در سراسر گیتی اثبات میکند.

روحانیون شرافتمند و واقع‌بین نیز تأثیر مارکسیسم بر جوامع بشری را نادیده نمی‌گیرند. "فری بتو" کشیش برازیلی، صاحب سیزده کتاب و عضو "انجمن وحدت جهانی علمای الهیات جهان سوم" در ۱۹۸۵ نوشت: "آن واقعیتی که امریکای لاتین را درین قرن مشخص میکند چیست؟ وجود

شورشیان مسلح مارکسیست در جنوبشرقی بنگله دیش  
چهار نفر را به اتهام همکاری با پلیس اعدام  
کردند. حطه کینندگان مربوط "حزب کمونیست بنگال  
شرقی" بودند. این حزب و نیز "حزب کمونیست  
انقلابی" حق فعالیت قانونی ندارند. جنیدا یکی  
از چند ناحیه شرقی و غربی بنگله دیش بشمار  
میرود که گروههای مارکسیستی منجمله "سربهارا"  
(تهیدستان) در آنجا پایگاه هایی دارند.

خبرگزاری فرانسه، ۱۷ مارچ ۱۹۹۳

در ۱۹۹۲ "حزب سوسیالیست  
ترکیه" در کنفرانس با  
شرکت صدها تن نماینده  
تشکیل و علی اوندرانس  
بعنوان رئیس آن انتخاب  
گردید.

مقامات امنیتی جاپان از ترس حملهی مسلحانهی  
Kakurokyo (حزب انقلابی کارگران) و Chukaku  
(ارتش انقلابی خلق) بسه مناسبت مراسم ازدواج  
ولیعهد جاپان، هزاران پلیس را بسیج کرد.  
خبرگزاریها، ۹ جون ۱۹۹۳

در ۲۱ جولای ۱۹۹۳، "حزب  
کمونیست کارگری عراق"  
با شعار "زنده باد  
سوسیالیسم" و "آزادی،  
برابری، حکومت کارگری"  
ایجادش را اعلام داشت.

در ۸ نوامبر ۱۹۹۱ بیش از ۲۰۰ نفر از سراسر  
اتحاد شوروی به نمایندگی از "جنبش متحد برای  
لنینیسم و افکار کمونیستی" در لنینگراد گرد  
آمدند تا تأسیس "حزب کمونیست متحد بلشویکی"  
را اعلام کنند. کنگره زنی با نام نینا اردری یوا  
را به ریاست حزب برگزید.

قبل براین دو حزب دیگر یعنی "حزب کارگران  
کمونیست روسیه"، "اتحادیه کمونیستی روسیه" و  
نیز "گروه کار مسکو" در فدراسیون روسیه به  
وجود آمده بودند.

خبرگزاریها، ۹ نوامبر ۱۹۹۱

ملیونها انسانی است که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند درعین حال گرسنگی میکشند و انسان به حساب نمی آیند. و الهیات به اینجا رسیده است که اندیشه‌ی فلسفی برای درک علل اساسی و بنیادین وجود توده‌هایی که انسان به حساب نمی‌آیند کافی نیست. برای حل این مشکل لازم است که به علوم اجتماعی - حتی مارکسیزم - متوسل شویم. این مناسبات موجب پیدایش الهیات آزادیبخش شد که با تجارب آزادیخواهانه و نجاتبخش مسیحیت در امریکای لاتین مطابقت دارد. ترسیدن از مارکسیزم مثل ترسیدن از ریاضیات است به این گمان که ریاضیات زیر تأثیر فیثاغورس است. امروزه کسی نمیتواند صادقانه از تضاد های اجتماعی حرف بزند و تا حدی خود را مدیون مفاهیمی که مارکس تنظیم کرد نداند. مهم نیست که این مفاهیم مارکسیستی هستند یا نیستند، مهم این است که این مفاهیم بتوانند واقعیت را به شیوه‌ای علمی توضیح دهند. حتی پاپ ژان پل دوم در نامه‌ای تحت عنوان "کار انسانی" که خطاب به عموم مسیحیان صادر کرد وقتی از برخورد های طبقاتی و عدم تساوی اجتماعی حرف میزند از مارکس اقتباس میکند: "پیش از آنکه از مارکسیزم به خاطر آنکه خود را خدانشناس معرفی میکند بترسیم باید از خود بپرسیم که این چه نوع جامعه‌ی عادلانه‌ای است که درین جهان به نام مسیحیت ایجاد کرده ایم؟"

حتی قهارترین دشمنان مارکسیزم هم از جاذبه عجیب آن حرف میزنند. همان جان فوستر دالس در کتابش "جنگ و صلح" ضمن تأیید اینکه برنامه تغییر اجتماعی که در اتحادشوروی رویدست است برای آنانیکه خود را ستمکش یا فریب خورده میدانند و همچنین برای آرمانگرایان

خواستار اصلاح جهان کشش فوق العاده‌ای دارد، نوشت که مارکسیزم "اندیشه ملیونها ملیون مردم را جلب کرده است." همینطور کارل پاپر پروفیسر پوهنتون لندن طی حمله به درک ماتریالیستی تاریخ، اذعان داشت که مارکسیزم جایگاهی یک سر و گردن بالاتر از کلیه



تظاهرات خشونت بار اول می (۱۹۹۳) در مسکو که مردم شعار میدادند: "از امروز ما جنگی میهنی را علیه این رژیم اعلام میکنیم." و "رفقا مسلح شوید ما باید ملیشیای توده‌ای تشکیل دهیم." آیا خلق کبیر روسیه که با ۲۰ ملیون قربانی بر فاشیزم هیتلری غلبه یافتند، رژیم سگهای زنجیری امپریالیزم چون گورباچف و یلتسین و غیره را دیر مدتی تحمل خواهند کرد؟

تئوریهای اجتماعی پیشین را احراز میکند. به گمان او "بازگشت به علوم اجتماعی ماقبل مارکس ناممکن است."

عمال امپریالیزم در روسیه و سایر کشورها، هم بخاطر خوشرقصی در برابر امریکا و غرب و هم به سبب وحشت بی پایان از لنین و ارثیه اش، مجسمه های وی را سرنگون میسازند، نامش را از در و دیوارها برمیدارند و جسدش را از آرامگاهش انتقال میدهند تا شاید بدینترتیب به بهترین وجه ممکن اظهار امتنان و عبودیت مقابل امپریالیزم را بجا آورده باشند. و اینجاست که بنیادگرایان و شرکاً فرصت را از دست نداده، میمون وار قهقهه سر میدهند تا به زعم خود شان انقلابیون پرلتری را به استهزاً و طعنه گرفته باشند.

ولی اینان از یاد میبرند که دلان امپریالیزم با آن عملیات هر اندازه هم عریض و طویل، نمیتوانند راه و تئوریهای لنین، لنینیزم را نابود سازند. نبرد ملیونها کارگر و دهقان در سراسر گیتی بخاطر برپایی پیکره ها و نگهداری جسد لنین نبوده که حالا زبرپا شدن آنها، اراده و امید آنان را به مبارزه و پیروزی سست گرداند.

تنها شکل های مزدور حزب شوروی که بنا بر گفته ای اکر در مسکو باران میشد اینها هم بلافاصله چتری هایشان را بر سر می گرفتند بودند که با فروریختن آن احزاب و دولتهای "برادر" موجودیت ایدئولوژیک و تشکیلاتی خود را بلافاصله زاید دانسته و نکبت بارتر از پیش مقابل امپریالیزم و ارتجاع سر فرود آوردند. تنها برای

بورژوازی، روشنفکران ضد انقلابی، سازشکار و خاین اضمحلال شوروی به معنی پایان تاریخ بود. یعنی که دیگر پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیسم محرز شد، جنگ طبقاتی موضوعیتش را باخت، تلاش انسان بخاطر عدالت و رفاه اجتماعی و آزادیهای معنوی به نقطه‌ی نهایی‌اش رسیده، و اقتصاد بازار و دموکراسی بورژوازیی راه حلهای قطعی مسایل بشری بشمار میروند.

ولی در تصویر واقعی جهان چه پیداست؟ روشنفکران سرکاری و انقیاد طلب معتقدند که به دنبال وقوع دگرگونیهای سه سال اخیر، جهان وارد عصر نوینی مبتنی بر "ارزشهای جهانشمول" و "صلح و صفا" گردیده است. اما حقایق بر روی آن روشنفکران مومیایی شده سیلی میزند.

از ۲۵۰ میلیون جمعیت امریکا، حدود ۹ میلیون نفر از نیروی کار آن بیکار است، یک نفر از هر ۱۰ نفر امریکایی غذای بخور نمبر دارد، ۴۵٪ کودکان سیاه و ۳۹٪ کودکان اسپانیایی آن در فقر زندگی میکنند.



در استرالیا دهها هزار نفر از بیکاری و سی‌خانگی رنج میبرند

در دنیای کنونی تنها ۲۴٪ مردم ۸۰٪ منابع را مصرف میکنند و تنها ۵٪ جمعیت کره ارض که در امریکا هستند ۳۳٪ کل منابع را

مصرف میکنند؛ در امریکای شمالی نزدیک ۳۹ ملیون نفر و در امریکای لاتین ۱۸۳ ملیون نفر زیر خط فقر و ۸۲ ملیون نفر در اروپای غربی در وضعی فلاکتبار زیست دارند؛ بیش از ۳۰۰ ملیون نفر از جمعیت ۸۷۰ ملیونی هند در فقری شدید دست و پامیزند و حد متوسط مزد درین کشور هر ساعت و برای افراد تنگدست تر حتی روزانه فقط ۲۰ سنت امریکایی است؛ سطح فقر در نیپال به ۷۱٪ میرسد؛ در جهان سوم ۵۰۰ ملیون نفر از گرسنگی و سوء تغذیه رنج میبرند درحالیکه سالانه ۶۰۰ ملیون تن غله به حیوانات داده میشود تا دارا ها بتوانند گوشت بخورند. مرگ از قحطی و ایدز و دیگر امراض در افریقایبیداد میکند؛ کمر همهی ملل جهان سوم زیر بیش از ۴۰ تریلیون دالر قرضه از کشورهای سرمایه داری خم است. و تمام این مصایب که نمیتوان همه را درینجا عنوان کرد، در حالی تن و روح انسانها را میفرساید که ازدهای سرمایه دار اروپا و امریکا کوههایی از مواد غذایی را نمی گذارند به بازار عرضه شود، آنها را دفن، خشک یا تزریق میکنند که برای انسان قابل استفاده نباشند، تا مبادا قیمت ها پائین آمده و مقدار سود کاهش یابد.

کشورهای صنعتی با سیاست غارتگرانه و سلطه جویانه و با جمعیتی حدود ۵۰۰ ملیون نفر، زندگی را برای بقیه ۴/۲ بلیون نفر ساکن این سیاره دشوار و پررنج گردانیده اند. اگر به گفتهای جامعه اروپا تا قرن هجدهم به دو طبقه متضاد استثمار گران و استثمار شونده تقسیم شده بود، اکنون کل دنیا به دو طبقه متضاد - ملل امپریالیستی حاکم غرب و ملل محکوم شرق و افریقا (غارتگران و غارت شوندهگان) تقسیم گردیده است.



این فاصله عظیم بین دو دسته از انسانها را محققى به درستی "آپارتاید کره ارضی" خوانده و نویسنده‌ای امریکایی وابسته به دولت میگوید: "ما در جهانی بسر میبریم که یک پنجم آن دارا و چهار پنجم آن نادار میباشد، داراها در کشورهای غنی پخش هستند و نادارها در کشورهای فقیر، اغلب داراها دارای جلد سفید و نادارها تیره رنگ اند، در سرزمینهای ثروتمند برخوردارهای قومی وجود دارد اما این برخوردارها بین نادارها خشونت بار است."

ولی بقول نویسنده‌ای آمارها و واقعیتها با تمام اهمیتی که دارند تنها نصفی از حقیقت را بازگو میکنند. اینها عمق ماتم مادران و پدرانی را بیان نمی‌دارند که ناظر مرگ فرزندان شان از گرسنگی اند. اینها آتشی را ترسیم نمی‌نمایند که فرزندان شاهد مرگ مادران و پدران شان از بی‌دوایی در آن میسوزند. اینها از سوگ مردی سخن نمیگویند که در مقابل چشمانش به زنش تجاوز صورت میگیرد اما میدانند که از هیچ منبع و قانونی نمیتواند استمداد کند.

آیا آمارها قادر اند درد زخم هجوم گرگهای بنیادگرا بر کابل و مردمش را بنمایاند؟

در حالیکه امپریالیستها و مرتجعان راجع به "مرگ سوسیالیزم" فریاد شادی سر دادند، وضعیت دنیای سرمایه چگونه هست؟

انقلاب علمی و تکنیکی (اتوماتیکی شدن و استفاده از آدمکهای مصنوعی) تحت شرایط سرمایه داری صد ها هزار کارگر را بدون امید

یافتن شغلی، بیکار میسازد. در ۱۹۷۰ در ۲۴ کشور صنعتی ۵ میلیون بیکار وجود داشت اما بعد از ۲۰ سال ترقی شگرف صنعتی این رقم به ۳۳ میلیون افزایش یافته است. همچنین پیشرفت تکنیکی به جهانی شدن بازار انجامید که زندگی را زیر سلطه سرمایه داری طاقت فرسا گردانیده است. امروزه پول بسیار سریع به دور دنیا به حرکت درآمده میتواند و حمل و نقل سریع هرگونه تولید را وارد بازار جهانی میکند. این جهانی شدن، بخش هایی از تولید را به کشورهای منتقل میسازد که مزد روزانه کارگران آنها بین ۵ تا ۱۰ دلار میباشد. این امر موجب افزایش بیکاری در جهان امپریالیستی میشود.

تسخیر اروپای شرقی بوسیله امپریالیزم باعث افزایش بزرگ جهانی شدن بازارهای سرمایه داری گردید. سرمایه داری، کارگر بلژیکی قابریکه فلکس واگن را در رقابت با کارگر اسکودا در جمهوری چک قرار میدهد. فابریکه مذکور که هر ساعت ۳۱ دلار به کارگر درآلمان میپردازد در اسکودا این مقدار بیش از ۳/۵ دلار نمیشود. "بزنس ویک" مینویسد: "نیروی کار ارزان و آموزش دیدهی شرق خواهد توانست زمینه حل مسئله مزمن رقابت مؤسسات اروپایی را میسر سازد."

اکنون کشورهای امپریالیستی جهت کسب سود بیشتر با پرداخت دستمزدهای پائین، ۳ بلیون دلار را در پولند، چک، سلواکی و مجارستان سرمایه گذاری میکنند.

آهنگ رشد در جامعه اروپایی که در ۱۹۹۳ صرفاً ۰/۸٪ بوده در ۱۹۹۴ فقط ۱/۸٪ پیشبینی میشود. حد متوسط بیکاری در سال جاری در جامعه

اروپایی به ۱۱٪ (بیش از ۱۶ میلیون نفر) بالغ میگردد. اما نرخ بیکاری در اسپانیه و آیرلند نزدیک به ۲۰٪ میباشد. بنابراین ولو میزان رشد به بالاتر از ۳٪ هم برسد مشکل بیکاری حل نمیشود. در صدی بیکاران در جاپان ۳، در بخش غربی آلمان ۷/۵ و در بخش شرقی آن ۱۵/۳ است. به تخمین نشریه ای اروپایی، ۴۰٪ کارگران این کشور از "کاروشی" یعنی مرگ به علت اضافه کاری، بیم دارند. رقم بیکاران



زنی در اجتماعی در  
خارج موزیم لنین،  
مسکو.

دیر یا زود برلناریای  
روسیه و دیگر جمهوری  
های شوروی سابق، با  
اتکاف به دو شمشیر  
- لنین و استالین -  
خود را از زیر یوغ  
ذلتبار دار و دسته  
وابسته و فاشیستی  
یلتسین برهانند.

در فرانسه به بیش از ۳ ملیون و در اقیانوسیه این رقم به ۷ بالغ میشود. در استرالیا حدود ۱۰۰ هزار جوان بی خانه اند. تنها ۱٪ جمعیت قریب ۲۰٪ ثروت را و ۱۰٪ دیگر ۵۵٪ کل ثروت این کشور را در دست دارند. در ۱۹۹۲ آهنگ رشد جاپان فقط ۱/۶٪، آلمان ۱/۵٪ و کشورهای "گروه هفت" مجموعاً ۱٪ بود. فساد مالی و اقتصادی رسوایی برانگیز جاپان، ایتالیا و انگلستان و هم پیمانان آنها را با بحرانهای سیاسی پیهم دست به گریبان ساخته است. در تمام کشورهای سرمایه داری تورم بیسابقه، عمیقتر شدن شکاف بین طبقات غنی و فقیر، افزایش مالیات و کاهش، بی خانگی، شرایط نامساعد کار و مراقبتهای صحی، اعتیاد به مواد مخدر، شیوع ایدز، آلودگی کشندهی محیط زیست، بیماریهای ناشی از تشعشعات هستوی و هزارویک مسئله دیگر، مردم را به اعتراض ها و اعتصابات بزرگ میکشاند. در اروپای غربی اگر امروز مبارزه نو نازیها و نژاد پرستان عموماً علیه کارگران ترك و عرب مهاجر است، فردا به یقین شامل "سفید ها" شامل "برادران تمدن مسیحی" از پولند، رومانیه و چکوسلواکی نیز خواهد بود.

وضع در اروپای شرقی مصیبت بارتر ازین است. مردم این کشور ها بتدریج متوجه میشوند که بعد از واژگونی دکتاتورهای احزاب فاسد و ضد پرولتری، اینک در زنجیرهای سنگین سرمایه داری، وابستگی و برباد رفتن غرور شان در برابر غرب گیر افتاده اند که نتایجش فقط با سالهای جنگ قابل مقایسه است.

کارگران سالخوردهی روسیه میگویند که حتی در بحبوحه جنگ ضد

هیتلر، بیشتر از امروز چیزی برای خوردن داشتند. مجله "فورچن" (۲۵ جنوری ۱۹۹۳) تصدیق کرد که "وضع در روسیه غیر قابل تحمل شده است." در شوروی سابق تعداد بیکاران تا آخر سال به ۱۵ میلیون خواهد رسید، ۳۰ میلیون کارمند دولت از کار برکنار خواهند شد، ۷۰ بلیون دالر به خارج مقروض است. اگر چه امپریالیستها به



خیابانهای مسکو و شهرهای بزرگ در فاصله های کوتاه شاهد تظاهرات چند هزار نفری میباشد. روی يك پوستر گورباچف نوشته شده: "تو کشور را ویران کردی، آتش در انتظارت هست." پوستر دیگر گورباچف را با یونیفرم نازی نشان میدهد و زیرش نوشته شده: "هیتلر، کوبلر، گورباچف همه نازیها اند."

یلتسین وعده ۲۴ بلیون دالر کمک را داده اند اما بخش اعظم این کمک باید همراه با بهره آن باز پرداخت شود. در روسیه قیمت یک کیلو ساسج ۳۵۰ روبل و معاش تقاعدی ماهانه ۲۰۰ روبل میباشد. از ۱۵۰ ملیون روسی ۸۵٪ آنان در سطح فقر قرار دارند. درآمد ناخالص ملی ۲۰٪ پائین آمده است. فحشای اطفال دامنگیر همه اجزای شوروی سابق میباشد. آزادی در اروپای شرقی به آزادی جنایتکاران، تبهکاران و لومپن بورژوازی بدل گردیده است. در مسکو مافیای روسیه کنترل اضافه از نیمی از هتل ها و مغازه های خصوصی شده را در دست گرفته است. درین کشور قریب ۵۰۰۰۰ کارخانه بزرگ دولتی در بازار آزاد به فروش گذاشته شده ولی از آنجائیکه خریداران روسی برای آنها وجود ندارد بناً توسط سرمایه گذاران خارجی خریده میشوند که بعد از اصلاح آنها از عرق و کار ارزان پرلتاریای روسیه سود های کلانی به جیب میزنند. علاوه برین بر اساس سیاستهای یلتسین صدها فابریکه دیگر هم ورشکست گردیده و بدین گونه بر اردوی بیکاران و فقیران افزوده میشود. گفته روزنامه نگاری پاکستانی بجاست که روسیهی زیر بار غرب، باوجود دستاورد ها و منابع فراوانش، به کشوری جهان سوم تبدیل خواهد گشت. هرچند تصادم اخیر را یلتسین برد اما امکان بروز جنگهای داخلی شدیدی بهیچوجه از بین نرفته است.

در آئینهی روسیه میتوان به وضع در کشورهای دیگر شرق نیز پی برد. میتوان دانست در چکوسلواکی چه خبر است وقتی رهبرش واسلاو هاول به اصطلاح هنرمند و نویسنده که با سی.آی.ای و رادیوی اروپای آزاد همکاری داشت، از ناتو بخاطر موضع آن طی ۴۰ سال جنگ سرد رسماً

تشکر میکند و اظهار میدارد که ناتو "وسيله‌ای جهت حفظ آزادی و ارزشهای تمدن غربی بوده است." افسران کشورهای اروپای شرقی در مدارس ناتو تعلیمات می‌بینند.

قتل چائوسسکو و زنش در رومانی نخستین دقیقه آزادی نامیده شد. ولی امروز این عنوان‌ها را برجسته مینویسند: "یک زن سی‌ساله رومانیایی فقط دو دالر امریکایی." "فحش‌های اطفال در بخارست فاجعه بار است." درین کشور قیمت‌ها ۴۴۴٪ بالا رفت و دستمزد حقیقی ۲۳٪ پائین آمده است.

در لیتوانیا، ۱۹ بنای یادبود برای اس‌اس‌ها برپا گردیده است. لتویا جمهوری‌ای در بند سرمایه‌های خارجی است و مافیا همه چیز را در آنجا تحت کنترل دارد.

به نام دموکراسی، در رومانی از آنتسکو رهبر فاشیست، در کروسیا از آنت پاولیک نازی، در سلواکیا از تسو همکار فاشیستها و در اوکراین از استفان بندرا رهبر هیتلری اعاده حیثیت میشود. و میدانیم که یلتسین از ولادمیر رومانوف که وارث تزارهاست بخاطر "شیوه برخورد به شما در شرایط کمونیزم در حالیکه شما از نخبگان معنوی و روشنفکر کشور به شمار می‌روید." عذر خواهی کرد.

در یوگوسلاویای متحد، اقلیت مسلمانان برسمیت شناخته شده، حقوق برابر داشتند و با وجود مشکلاتی، هرگز با اینقدر خیانت و جنایت آشنا نبودند. اما اکنون "ایزت بیگویج" با یاری رژیم ایران،

پاکستان، عربستان، کویت و حتی مزدوران گلبدینی، در صد ایجاد کشوری مذهبی مییابد. ناسیونالیستهای مرتجع کروشیا، سلوانیا و سربیا ضمن وحدت ضد کارگری و سوسیالیستی، با سگ جنگی بیرحمانه بین هم، در واقع خود را به صورت لقمه های کوچک و سهلی برای بلعیده شدن توسط آلمان و غیره کشور های امپریالیستی آماده میسازند.

در حال حاضر در یوگوسلاویا، گرجستان، تاجیکستان، مولداویا، ارمنستان و آذربایجان نیز، سرمایه داری و ضد کمونیزم ارمغانش را که جنایت، تیره روزی و جنگ باشد عرضه کرده است. ولی آتش جنگهای شدید تر زیر نام ملیت و مذهب هنوز زیر خاکستر است. حل اختلافات بین اوکرائین و روسیه به این زودیها ممکن نیست. به نوشتهی روزنامه "فیگارو": "اوکرائین قطعه غرب را بازی میکند. اوکرائین امیدوار است با سهمگیری در ایجاد یک اروپای آلمانی متشکل از پولند، چکسلواکیا، مجارستان، کروشیا، سلوانیا و کشورهای بالتیک، سود برد."

شاعری روسی تباهی و بحران فرهنگی و هنری غرب بورژوازی را "هرزه نگاری روح" خوانده بود و حال این تعبیر در کشور های اروپای شرقی که به دنبالچه های ذلیل بورژوازی غرب بدل شده اند، برجسته تر مصداق مییابد.

و در چنین اوضاعی است که امریکا از تحمیل "نظم نوین جهان" صحبت میکند. یعنی با اتکا به تفوق نظامیش، میخواهد در ساحات



اقتصادی، سیاسی، تجارتي و فرهنگي نیز سيادت داشته باشد تا مبارزه‌ي آزاديخواهانه خلقهاي جهان سوم را درهم شكسته، نشانی از سوسياليزم باقي نگذارده و بر علاوه كشورهاي پيشرفته سرمايه داری را در كشمكش و رقابت نگهدارد. این را امریکا علناً



"نظم نوین جهانی" طرح و نظام جدیدی است که امپریالیزم امریکا و متحدانش میخواهند برقرار شود تا کلیه کشورها و خلقهای جهان را بر شرایط به اصطلاح بعد از جنگ سرد، در جنگ خود نگهدارند.

زبان امپریالیزم امریکا مجله تایم زیر این عکس نوشته است: باوجود نظر بوش نسبت به امریکا بمثابة "آخرین و بهترین امید بشریت"، مردم سراسر کره زمین همراه با اعتراض کنندگان شهر نیویارک - از آن بیمناک اند که ایالات متحده برای تأمین سلطه اش میخواهد به اعمال ترور و قدرتی عریان متوسل شود. حتی هواخواهان بوش شك دارند از اینکه آرمان وی علل جنگ را کاهش دهد.

ابراز داشته است. \*

بطور کلی امریکا میخواهد اروپای شرقی و جمهوری های سابق شوروی را تحت نظارت داشته، از نزدیک شدن روسیه با جمهوری های دیگر

\* در دو سندی که وزارت دفاع امریکا در آغاز ۱۹۹۲ انتشار داد گفته میشود که امریکا "یگانه ابرقدرت" است و این موقعیت باید "بوسیله نیروی کافی نظامی پایدار بماند تا جلو هر کشور یا گروهی از کشورها را که علیه تفوق امریکا بایستند، بگیرد." "نظم جهانی که بعنوان آخرین تلاش از سوی امریکا تضمین شده این کشور را موظف میسازد که وقتی اقدامی دستجمعی انجام گرفته نمیتواند، یا بحرانها ضرورت اقدامی فوری را ایجاب میکنند، باید بطور مستقل دست بکار شود." ("لوموند دیپلماتیک" اپریل ۱۹۹۲، ص ۱ و ۱۴)

عالیترین مقام نظامی امریکا جنرال کالن پاول مینویسد: "امریکا باید مسئولیت قدرتش را بدوش گیرد. ما باید بر دنیا حاکم باشیم. و ما بدون نیروهای نظامی مان نمیتوانیم حاکم باشیم." ("فارن افبیرز" زمستان ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳، دوره ۷۱)

و یک جنرال بحری امریکایی در خاطراتش اعتراف میکند که در دوران سی سال خدمتش در سه قاره، او با ایثاری مذهبی تنها و تنها برای حفظ و تأمین منافع سرمایه داری امریکا در زمینه نفت، شکر، میوه و بانک کار کرده است.

جلوگیری کند، پیدایش قدرتهای مستقل نظامی و سیاسی را در جهان سوم اجازه ندهد، و نگذارد آلمان و جاپان به ابرقدرتهای رقیبش بدل گردند. آخرین نمونه این رقابت امپریالیستی انعقاد "پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی" (NAFTA) بین امریکا، کانادا و مکزیکو است.

امریکا اصرار دارد مردم دنیا، جهان را یک قطبی بدانند. اما این امپریالیزم درجنگ اقتصادی و سیاسی با غول های امپریالیستی دیگر (جاپان و آلمان) ناتوان است. راستی آیا میتوان کشوری با هزاران بلیون دالر قرضه و ملیونها تن گرسنه و بیسواد را "یکانه ابرقدرت" نامید که از جاپان، آلمان، عربستان و کویت استمداد میجوید تا علیه کشور کوچکی (عراق) جنگی ۵۵ بلیون دالری را راه بیندازد؟

اگر بقای یک ابرقدرت صرفاً منوط به قدرت نظامیش می بود، اتحاد شوروی باید از بین نمی رفت. نقاط ضعف اجتماعی امریکا را که قبلاً به آنها اشاره کردیم، باید درین ارزیابی از یاد نبرد.

از جانب دیگر آلمان میخواهد بر اروپای غربی کنترل داشته باشد تا بتواند با امریکا و جاپان رقابت کند. آلمان با قدرت بزرگ اقتصادی بر اروپای متحد اعمال نفوذ خواهد داشت. وحدت سیاسی اروپا به معنای قبول حکم قدرتمندترین عضو میباشد. آلمان از نظر نظامی نیز به اروپا نیاز دارد تا در پوشش بیرق اروپا، توسعه جویی هایش را متحقق سازد. هلموت کول اعلام داشت: "وحدت اروپا



جوانان  
نازی در  
اجتماعی  
در برسدن  
آلمان •  
۱۹۹۱

پاستور نیمولر رئیس کلیسای پروتستان آلمان که مخالف هیتلر بود در  
بازداشتگاهی سرود:

در آلمان آنان به سراغ کمونیستها آمدند  
و من حرف نزدم زیرا من کمونیست نبودم.  
بعد آنان به سراغ یهودیان آمدند  
و من حرف نزدم زیرا من یهود نبودم.  
بعد آنان به سراغ تریدیونیونیست ها آمدند  
و من حرف نزدم زیرا من تریدیونیونیست نبودم.  
بعد آنان به سراغ کاتولیکها آمدند  
و من حرف نزدم زیرا من یک پروتستان بودم.  
بعد آنان به سراغ من آمدند،  
اما تا آنزمان کسی نبود که حرف بزند.

آیا با احیای سریع نژاد پرستی و فاشیسم در اروپا و بخصوص آلمان، تکرار  
این وضع غیر محتمل است؟

برای آلمان در حد وحدت خود آلمان اهمیت دارد." ولی طبعاً عظیم ترین قدرت حاکم در اروپا قانون خودش را اجرا خواهد کرد. در ۱۰ دسامبر ۱۹۹۲ دوازده کشور اروپایی در ماتیخت از وحدت حرف زدند، در ۱۹ دسامبر آلمان بطور یکجانبه تصمیم به افزایش نرخ بهره اش گرفته و سایر کشورها را مجبور به تعدیل سیاست اقتصادی شان کرد.

در ۱۹۹۰ آلمان با نفوسی قریب يك چهارم امریکا مال التجاره‌ای به ارزش ۳۹۱ بلیون دالر یعنی مساوی به امریکا در همانسال (۳۸۹ بلیون دالر) صادرات داشت. جاپان که دارای بزرگترین رشد اقتصادی دنیا در دهسال اخیر بوده است بین سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۹۰ حدود ۴۰۲ بلیون دالر سرمایه خالی صادر کرده است و از آلمان طی همین مدت ۳۱۳ بلیون دالر بوده است. امریکا در پنج سال اخیر بعلت قرصه خارجی و سرمایه گذاریها در داخل، معادل تقریباً ۱۳/۲ بلیون دالر به شکل بهره یا سود سهام ضرر کرده است.

امریکا مخصوصاً خواهان سلطه بر سراسر امریکای لاتین، امریکای مرکزی، کارائیب و کانادا است. از لحاظ نظامی بر سایر نیروهای امپریالیستی برتری کامل دارد اما امپریالیزم جاپان همچون اولین قدرت مالی جهان با دایره نفوذ گسترده (جنوب شرق آسیا و اقیانوسیه) و امپریالیزم آلمان بصورت قدرت درجه يك صادراتی با بازار بسیار وسیع استثماری (اروپای شرقی، شوروی سابق) عرض اندام کرده اند. ولی این به آن معنا نیست که آلمان و جاپان تدارک مبدل شدن به قدرت اصلی نظامی را نمی بینند.

جاپان سومین کشور دارای بزرگترین بودجه نظامی دنیاست و آلمان بلیونها دلار هزینه نظامی دارد. آنچه در حال حاضر وضاحت دارد اینست که تضادهای امپریالیستی بطور روزافزون حدت مییابند و بدینترتیب ابطال نظریه "الترامپریالیزم" کائوتسکی در آستانه قرن بیست و یکم نیز به ثبوت میرسد.

استالین سالها پیش در ۱۹۵۲ پیشبینی داهیانهای کرد: "چه تضمینی وجود دارد که آلمان و جاپان مجدداً روی پای خود نه ایستاده، از وابستگی به امریکا خود را نه رها نموده و زندگی مستقلی را در پیش نگیرند؟ من فکر میکنم یکچنین تضمینی وجود ندارد. ازین برمیآید که اجتناب ناپذیری جنگ بین کشورهای سرمایه داری به قوت خود باقیست."

بر مبنای قانون رشد ناموزون امپریالیستی، جنگ اقتصادی و سیاسی سه غول امپریالیستی واقعیتی عینی است. ولی آیا میتوان برخورد نظامی بین آنها را نفی کرد؟

پیمان ماتریخت به منظور وحدت اروپا با توجه به کرایش مقاومت مقابل امریکا و جاپان احتمالاً منعقد خواهد گشت لیکن این نقطه‌ای پایانی بر تضادهای میان کشورهای امضاً کننده به شمار نخواهد رفت.

شوروی و اروپای شرقی به تحلیل رفتند اما تاریخ پایان نیافتند است. نظام سرمایه داری کماکان دستخوش تضاد های درمان ناپذیر میاشد. تولید اجتماعی ابعاد جهانی به خود گرفته است. اما این



نفی لنین نفی تاریخ  
 است و لجن پاشیهای  
 پست بر او از سوی  
 امپریالیستها و سگهای  
 شان، از رفعت جایگاه  
 لنینیزم در قلب و ذهن  
 ملیونها ملیون انسان  
 مبارز در سراسر  
 جهان هرگز نخواهد  
 کاست.



طرفداران ادامه مبارزه مسلحانه در سازمان آزادیبخش فلسطین در حال شعارنویسی  
 در یک کمپ مهاجران.

مردم آگاه فلسطین به هیچ قیمتی نخواهند گذاشت حاصل سالها پیکار و  
 قربانی دادنهای قهرمانانسی شان بر سر میز مذاکره با اسرائیل بر باد رود.

بورژوازی نه در لباس سوسیالیزم فرانسوامیترانی، نه احزاب سوسیال دموکرات و نه سبزها، نه آنطور که طرفداران کینز پیشنهاد میکنند با افزایش نقش دولت در اقتصاد یا برعکس کاهش مداخله دولت در اقتصاد آنچنان که نولیبرالها پیشنهاد میکنند، نه با درپیش گرفتن سیاست به اصطلاح مشارکت اجتماعی و یا سیاست تزئید فشار بر طبقه کارگر، نه با تمرکز فعالیت اقتصادی در چهار چوب ملی یا راندن آن در خارج از مرز های ملی، و نه با هیچ تبلیغ و عوامفریبی ای قادر به حل، پوشاندن و یا تخفیف دراز مدت تضاد های مذکور نیست.

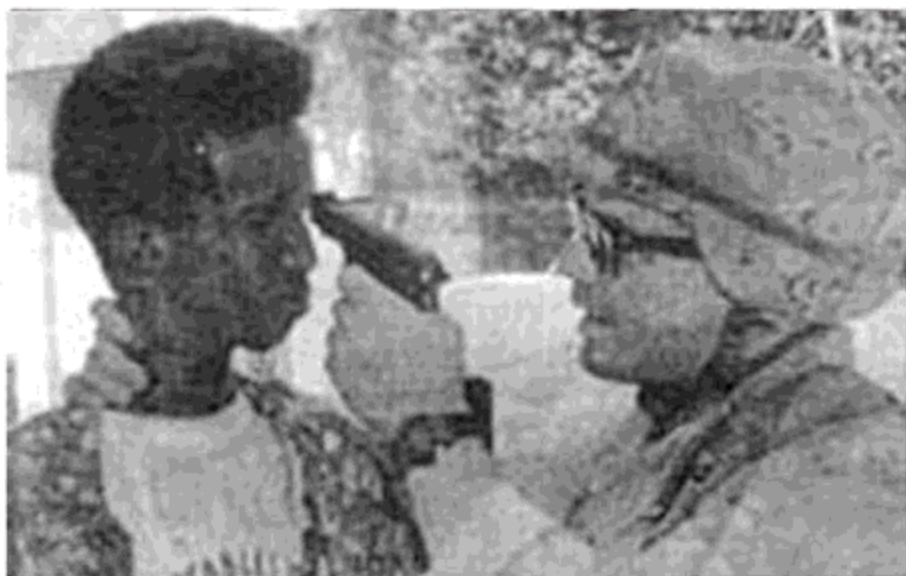
پس از تجاوز سیاسی و اقتصادی امپریالیزم بر شوروی و اروپای شرقی، کشور های بیشتری دستخوش شورش، ناآرامی، بحران و جنگها با مضمون و اشکال مختلف گردیده اند. خطر جنگ جهانی از بین نرفته است ولی بازهم یگانه نیروی بازدارنده جنگ جهانی، مبارزه پرلتاریا، خلقها و ملل علیه امپریالیزم، بورژوازی و ارتجاع خواهد بود و بس. برخلاف ادعای امپریالیزم و سگهای زنجیریش، ستاره‌ی پیکار برای رهایی از اسارت و استثمار بر فراز کره زمین افول نکرده است.

امپریالیزم امریکا با تجاوز به عراق بی‌بانه‌ی مجازات رژیم تولید و منافع آن هنوز در تملک سرمایه داران قرار دارد. حرص سیری ناپذیر مثنی کوچک سرمایه دار زندگی ای پر ادبار را بر ملیونها کارگر تحمیل کرده است. از اینجاست که نظام سرمایه داری بعلت تضاد های لاینحل، بحران زائیهای ویرانگر و مبارزه توده های به جان آمده، از درون منفجر خواهد شد.



فاشیستی صدام، خواست به ملل آزادیخواه دنیا بفهماند که تکنیک و امکانات نظامی‌ش مقاومت ناپذیر است. اما دیدیم که خلق عراق نترسید و حتی حکومت صدام هم بر جا ماند. بعد این ابر قدرت ناگزیر بود تفنگدارانش را برای سرکوب شورشی خونین در قلب سرزمین خود در لس آنجلس اعزام دارد.

تئوریسینهای خیلی "متمدن" بورژوا همیشه خلقهای کشورهای عقب مانده را متهم به تن آسایی و عادت نداشتن به سختکوشی کرده و این را علت دست و پا زدن آنان در منجلا ب تیره روزیها میگویند تا علت اصلی (غارت و استثمار اعمال نفوذ توسط سرمایه داری جهانی بر این کشورها) را استتار نموده باشند. اما "روشنفکران" طرفدار امپریالیزم نمیدانند که هرگونه رشد خلقهای جهان سوم بسته به پاره کردن زنجیرهای امپریالیزم و پاسداران بومی‌ش میباشد. اگر غیر ازین میبود مردم بینوای جهان سوم با دست خالی بر امپریالیستها یورش نبرده و آنان را منجی و حامی خود می پنداشتند. امریکا نه با شعار "بشر دوستی"، "کمک" و "دموکراسی" و نه با ظاهر ترسناکش نتوانست خلق تهیدست سومالیا را فریفته و آنان را از مبارزه قهرمانانه علیه ابرقدرتی باز دارد که مردم جهان سوم را به تحقیر گرفته و میگیرد. خلق سومالیا میدانست که امریکایی که از برخی ارتجاعی ترین و ضد دموکراتیک ترین رژیم های دنیا در افریقا، امریکای لاتین و آسیا حمایت میکند، ابداً با هلی کوپتر ها و تانکهای غول پیکرش، برای سومالیا "نان"، "دموکراسی" و "حقوق بشر" تقدیم نخواهد کرد. مقاومت دلیرانه مردم سومالیا برای خلقهای سراسر جهان مایه الهام و امید بوده و یکبار دیگر ثابت



امپریالیزم امریکا با  
یکچنین برخوردهایی  
به مردم سومالیا  
معنی واقعی "کلمه"  
و "صلح طلبی" و  
"دفاع از حقوق بشر"  
را به نمایش گذاشته  
است. ▲



تفنگداران امریکایی  
در حالیکه میخواهند  
مبارزی سومالیایی را  
به قتل برسانند. ◀

مبارزین  
سومالیایی  
با جسد  
پیلوت  
کشته شده  
امریکایی



خلق تهیدست اما آزادیخواه سومالیا که میدانستند اردوی  
امریکایی هرگز فرشته صلح و نجات نبوده و نیست بلکه برای  
غارث نفت، گاز، ذخایر بزرگ اورانیوم در صحرای اوگادن، دیگر  
منابع پر ارزش و اهمیت استراتژیک سومالیا، کشور شانرا  
زیر لوای ملل متحد مورد هجوم قرار داده اند، به پا خاستند  
و با مبارزه‌های قهرمانانه، غرور و نخوت تجاوزکاران  
امریکایی را درهم شکسته و آنان را به خروج از خاک  
خود واداشتند.

ساخت که تکنولوژی و ارباب امپریالیستی قادر به درهم شکستن اراده‌ی خلقی فقیر ولی آزادیخواه و مصمم نیست؛ ثابت ساخت ابرقدرتی که علاوه بر همه‌ی ناپسامانیهای دیگر، مایه‌ی شورش‌های نوع لس آنجلس را درخود نهفته دارد، هرگز قادر نیست ژاندارم ۵ بلیون انسان باشد.

زورگویی‌های امپریالیستها خود حاکی از وجود جریان قوی مبارزات آزادیخواهانه در دنیا است. سرمنشی ناتو اعلام داشت: "ما دیگر نباید صرفاً به اساس قاعده کهنه‌ی عدم مداخله در امور کشورهای دارای حق حاکمیت ملی، بی‌عدالتی‌ها را تحمل کنیم." طبعاً برای ناتو بدترین "بی‌عدالتیها" عبارتست از وجود مقاومت ضد امپریالیستی خلقها، وجود کشور‌های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، و تسلیم نشدن کشورهای مدعی سوسیالیست بودن در برابر تضییقات امپریالیزم.

کوبا، کوریای شمالی و چین مانند خارهایی در چشم امریکا می‌خلد؛ نبرد مسلحانه در کلمبیا و پیرو تحت رهبری کمونیست‌ها، امریکا و نوکرانش را به وحشت انداخته است. مک‌کالرز عضو مجلس نمایندگان امریکا گفت: "فکر میکنم راه درخشان یکانه و خطرناکترین گروه تروریستی است که اکنون برای امنیت ملی امریکابزرگترین تهدید درین نیمکره بشمار میرود. فکر میکنم دولت امریکا باید از هیچ اقدام ممکن بخاطر نابودی راه درخشان دریغ نرزد. درین جریان باید مطمئن باشیم که پرزیدنت فوجی موری میتواند بفهمد که در ازای کمک به منظور امحای راه درخشان، دموکراسی را به پیرو

باز گرداند."

احزاب آبدیدهی مارکسیستی و انقلابی در ایران، ترکیه و عراق مبارزات مسلحانهی موفقی را رهبری میکنند.

دولت جاپان در جون ۱۹۹۳ به مناسبت جشن عروسی پرنس ناروهیتسو، ۳۰۰۰۰ پلیس را بسیج میکند تا از حمله مسلحانهی کارکوروکیو (حزب کارگران و انقلابیون) و دیگر تشکل های چپ جلوگیری کرده باشد.

عملیات مسلحانهی آزادیخواهان ایرلندی و آنچه در روسیه و یوگوسلاوی سابق میگذرد و نیز موج کم نظیر تظاهرات و اعتصابات کارگران در متن بحران های اقتصادی در سه سال اخیر خواب از چشم امپریالیزم انگلستان و بقیه کشورهای امپریالیستی اروپا میرباید.

بر ببق مبارزه ظفرمند مردم افریقای جنوبی خون کرس هانی خون محبوب ترین رهبر "کنگره ملی افریقا" و حزب کمونیست آن کشور نقش بست. در تشییع جنازه وی ملیونها زحمتکش افریقای جنوبی شرکت جستند و دهها تن کشته شدند.

پایکوبی امریکا، جاپان و متحدان و ارتجاع بین المللی در نیمکرهی آسیا نیز، درین سه سال اول "دنیای صلح و صفای فارغ از جنگ سرد"، سست و سست تر میشود وقتی صدای گلوله های اردوی نوین خلق تحت رهبری حزب کمونیست فلپین و بیان ارادهی رزمندهی آن به گوش شان میرسد که: "پس از چند بار ابراز آرزوی ما در بردن جنگ تا ده یا

بیست سال دیگر، اینک اعلام میکنیم که ما مایلیم مقاومت مسلحانه را با روحیه "داگوهوی" و اخلافتش ادامه دهیم که هشتادوپنج سال تمام بلاوقفه با استعمار اسپانیا جنگیدند. بدون مقاومت مسلحانهی مردم فلپین طی بیش از ۳۰۰ سال، استعمار اسپانیا نمیتوانست فروریزد. سلطه‌ی خارجی و فئودالی در فلپین پایان نخواهد یافت اگر خلق فلپین از انقلاب مسلحانه دست گیرد."

جرقه‌های مبارزه مسلحانهی انقلابی توسط تعدادی از سازمانها بر چندین نقطه هندوستان بالاست و سایر مارکسیست‌های متشکل نیز قدرت مهمی را در کارزار سیاست آن کشور تشکیل میدهند.



طرفداران "کنگره ملی افریقا" در راهپیمایی بخاطر ابراز خشم و اعتراض نسبت به قتل کریس هانی، اپریل ۱۹۹۳.

نژاد پرستان و دیگر سگهای امپریالیزم با قتل کریس هانی ترس مرگبار خود را از زندگی و نفوذ یابی مارکسیزم در افریقای جنوبی به اثبات رسانیدند.

در نیپال مارکسیست‌ها دومین قدرت سیاسی محسوب میشوند.

در کشور های اروپای شرقی زیر سلطه دلان امپریالیزم نیز تاریخ به پایان نرسیده و مبارزه طبقاتی و فعالیت‌های مارکسیستی اوجگیر است. در روسیه تا کنون تعدادی احزاب معتقد به مارکسیزم - لنینیزم تأسیس گردیده؛ تنها در مسکو در ۱۵ مارچ ۱۹۹۳ بمناسبت چهلین سالگرد مرگ استالین بیش از صد هزار نفر در میدان سرخ گرد آمده بودند؛ در تظاهرات صد هزاری دیگر در ۲۹ نوامبر سال گذشته کارگری گرجستانی در واقع منادی احساسات و خواست اکثر کارگران شوروی سابق بود وقتی گفت: "رهبران به اصطلاح مستقل گرجستان و ارمنستان برادران سکه‌ی یلتسین اند. برای این جمهوری ها "آزادی" به معنی آزادی مردن از گرسنگی و کشته شدن در جنگ‌های ناسیونالیستی و به معنی ستم بر مردم و سرکوب مقاومت آنان است. رفقا، اگر شما یلتسین را بر اندازید، یلتسین های ماهم سقوط خواهند کرد." رهبر یکی از احزاب روسیه در ۲۹ فبروری ۱۹۹۳ اظهار داشت: "نبرد ما بخاطر معاش‌های کلان برای کمونیست ها نه بلکه بخاطر طبقه کارگر و دستاورد های اجتماعی انقلاب اکتبر است." بی جهت نیست که "نیویارک تایمز" در ۲ فبروری ۱۹۹۳ از زبان سرمایه گذاری غربی راجع به ذهنیت سرمایه داران روسی نوشت: "هم اکنون در اغلب مؤسسات روسی این احساس وجود دارد که اکتبر ۱۹۱۷ در راه است و این آخرین روز ها می باشد."

همین سان است وضع در پولند، رومانیه و دیگر کشورهای شرق اروپا.  
هیچ ماهی نیست که نمایشات کارگران، شهرهای مهم این کشورها را  
به لرزه درنیآورد.



زنی دهقان در کنار آرامگاه استالین به مناسبت بزرگداشت چهلین سال  
درگذشت وی در مسکو، ۶ مارچ ۱۹۹۳

استالین بدون شك مرتکب اشتباهاتی بوده است. ولی رویزیونیستها و دیگر  
خاینان تنها با حمله و نفی استالین پس از مرگ وی بود که میتوانند  
بر مارکسیزم یورش برند. استالین در قلب مردم زنده است.





روسها پنجاهمین سالگرد پیروزی شوروی در جنگ دوم را در ولگوگراد  
(استالینگراد سابق) برگزار کردند، جنوری ۱۹۹۳.



نتایج انتخابات اخیر در پولند و لتوانیا نشاندهنده روگردانی مردم از رهبران وابسته به غرب و مخالفت با سیاست خصوصی کردن ها و "مکانیزم بازار" سرمایه داری بود.

البته مبارزه مردم اروپای شرقی همانند مبارزات مردم سایر کشورها پروسه ایست در آغاز کمتر محسوس که رفته رفته رشد میکند، مراحل را می پیماید تا به جنبشی عظیم بدل شود.

پس منظره کلی جهان حکایت از چه دارد؟

حکایت از آن دارد که خلاف حکم آقای فوکو یاما، تاریخ به آخرش نرسیده است. تکانهای شدید مبارزات طبقاتی به اشکال مختلف از واشنگتن و لس آنجلس گرفته تا پیرو و اندونیزیا و استرالیا و ایران و سومالیا و آیرلند و مسکو محسوس است. مبارزه طبقاتی نه اختراع کمونیست هاست و نه افراد دیگر. کمونیست ها "تنها روابط منتج از مبارزه طبقاتی موجود را که در برابر چشمان ما جاریست، بیان میدارند." تا زمانیکه استثمارگر و ستمگر وجود دارد، مبارزه طبقاتی نیز با فرمان و تبلیغ هیچ فیلسوف، هیچ امپریالیزمی و هیچ سر مرتجع بنیادگرا یا لیبرالی از بین رفته نمیتواند.

پس منظر کلی جهان حکایت ازین دارد که وقتی مبارزه طبقاتی رشد و تکامل کنونی را شکل بخشد و برازنده ترین آگاهی انسان را تعیین کند، آنگاه مشعل این علم انقلابی، علم مبارزه طبقاتی



"پرچمهای سرخ ما جوابی است به یلتسین که گفت دیگر به کمونیسم اجازه نخواهد داد سرش را بلند کند."

"دولت یلتسین تنها به منافع مافیا و سرمایه خارجی خدمت میکند."

"مرگ بر دموکرات های وابسته"، "بازار آزاد طنابی است بر گردن زحمتکشان"



"ما بخاطر بازگشت به راه سوسیالیستی میجنگیم. ما به این سرمایه داری وحشی نیاز نداریم"

سرگئی بابورین قانون دان گفت:  
"دیوار های کرملن از فریاد ما نمی لرزند، کسانیکه در درون آن هستند می لرزنند..."  
"یلتسین عامل سیاه است"

"در شرایط سوسیالیسم، آنانی که کار میکردند خوب میخوردند، حالا برعکس شده، آنانی که صادقانه کار میکنند چیزی برای خوردن ندارند."

برخی شعار های تظاهرات چند ده هزار نفری در مسکو:

نیز خاموشی نخواهد داشت. و همانطوریکه استالین میگوید: "برای نابودی مارکسیزم میباید طبقه کارگر نابود شود. اما نابودی طبقه کارگر ممکن نیست."

پس هنوز آن شیخ، شیخ کمونیزم در گشت و گذار است ولی نه تنها در اروپا که در چهار قاره در کلیه کشورها. امروز هم وجود همین شیخ است که امپریالیستها، فاشیستها، بنیادگرایان و سایر مرتجعان سراسر جهان را لرزان و در وحشت نگه داشته است.

رفقا، ما با شعار دادن دل خوش نمیداریم. به میهن خود توجه کنیم. کرگسان پلید اخوانی میخواهند با همیاری امپریالیستها و ارتجاع جهانی، خون و روح خلق بس زجردهی ما را مکیده و در چنگ داشته باشند. نه فیلسوف نمایی، نه عرفان منشی و نه به اصطلاح تازه اندیشی کاری از پیش نمی برند. مسئله بسیار ساده است همانست که بود: مبارزه‌ی استوار انقلابی و تا به آخر یا تسلیم و سازش با سگهای امپریالیزم و ارتجاع. راه سومی وجود ندارد. پیروزیهای امپریالیزم و سگهای بنیادگراوغیر بنیادگرایش گذراست.

صدای دیستروف سالها قبل در محکمی فاشیستی طنین افکند: "چرخ تاریخ در گردش است... و هیچکسی با هیچ اقدامی خرابکارانه، زندان و یا حکم مرگ، یارای متوقف ساختن آنرا نخواهد داشت. این چرخ در گردش است و در گردش خواهد بود تا پیروزی نهایی کمونیزم!"

و ما بنوبه خود همین ندای خروشنده‌ی انقلابی را حقیقت میدانیم. ما

باور راسخ داریم که اگر مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را در شرایط مشخص کشور تلفیق بخشیم، امر ما - رهایی و سعادت خلق ما - تحقق پذیر میگردد. این آرمان و حقیقتی است که رهبران، ارزنده ترین همزمان، و کادرهای سازمان ما و سازمانهای دیگر در راه آن از جان شان گذشتند. این عشق و راه با خون ما هم عجین شده که تنها با جان ما بدر رود!

حقیقت با ماست، در راه شهیدان به پیش!

آدرس:

PLK Nr. 167084E  
Hauptpost  
5000 Köln 1  
Germany

تو گلرنگ جهانی  
تیغ جوهر زدهی کارگرانی  
عصر در پیچ و خم است  
این ندا از تو که بر قامت تاریخ فرو می آید  
عصر در پیچ و خم است  
تا که چرخ و چکش و داس  
بر پهنی روز  
نک تکی دور جهان بنماید  
آبله دستی ز شر و شور چکش  
عرقآلود و غمین  
آه که پنجه بشکسته نهان بنماید  
آیت تو بجهان!  
هیبت تو بجهان!

# برخی از سایر نشریات سازمان

قسم به خونیت  
رفیق!



- استادی از  
مجلس به مناسبت  
چهارمین سالگرد شهادت

داکتر فیض احمد  
بنیانگذار و رهبر سازمان رهایی افغانستان  
۲۱ شهریور ۱۳۶۹

درباره  
چند مسئله‌ی حاد کنونی

درباره مسئله زن

درباره اپورتونیستهای اخیر

طبقات  
&  
مبارزه طبقاتی

اروای سرفی  
نمام راه‌ها به سرمایه‌داری نمی‌انجامد

درباره ضربات سال ۱۳۶۵ بر سازمان

زنده و دروزان باد  
شعله‌های دبرد پروتتری مپون ما

در چین چه گذشت؟  
ژون ۱۹۸۹



آنچه من می بینم  
ماندن دریاست،  
رستن و از نو رستن باغ است،  
کشش شب به سوی روز است،  
گذرا بودن موج و گل و شبنم نیست •  
گرچه ما میگذریم،  
راه می ماند  
غم نیست •

